

# حقیقتِ سوانح و اُسفارِ شیخ شیراز

مقاله

جویا جهانبخش



«... شاعرِ پیشه... قُوَّةُ مُخَيَّلِهِ اش خوب کار می‌کند، اُمور را آن‌طور که می‌خواهد تعبیر می‌کند و جلوه می‌دهد، چنان‌که کسی به او نمی‌تواند بگوید دروغ گفته‌ای.»

مگر کسی به سعدی ایراد می‌گیرد که آنچه در بابِ جامعِ کاشغرو دیدنِ طلبه‌ای که شعرِ سعدی را طلب می‌کرد گفته است، با حقیقتِ مطابق نیست؟ یا آنچه گفته است: به چشمِ خودم دیدم فلان پیرسجاده‌اش را بر روی آب پهن کرد و با بر آن گذاشت و سریع‌تر از کشتی به مقصد رسید، توهمِ صرف است...؟» (استاد مُجتبی میثوی)

شیخ شیراز، «سعدی» ی بی‌هَنباز (ح ۶۰۶، ۶۹۱ هـ. ق. ۰)، از آن کسان بشمار است که از ایشان بسیار گفته‌ایم و نوشته، لیک در یغا که بسیاری از آن بسیارها، از جَلِیَّتِ اِثْقانِ عاری و برهَمانِ سَبیلِ هَمه گیر سَهَلِ اِنگاری‌هایی که دانم و دانی! بر بیان و بَنانِ زوانِ گردیده است.

۱. یَغَمَد (مجله)، تیرماه ۱۳۵۴ هـ. ش، ش ۳۲۲، ص ۲۰۹.

۲. وبه قولی: ۶۹۰ هـ. ق.

چکیده: نویسنده در نوشتار حاضر، دیدگاه‌های پژوهشگران معاصر حوزه ادبیات را در مطالعه حکایات و گزارش احوال زندگی سعدی، مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهد.

کلیدواژه: سعدی، حکایات سعدی، مقاله نویسی، زندگی نامه سعدی.



**بیشترینۀ گذشتگان ما در آنچه دربارهٔ حیاتِ شیخ سعدی می گفتند، واگوییۀ کَر داستانهای بوستان و گلستان او بودند. همهٔ آن حکایتها را که شیخ شیرین گفتارِ شیراز به اصطلاح خود قهرمان آنها بود، یا به نحوی در آنها حضور داشت، به مثابَت زندگینامهٔ خودنوشتِ وی بیرون می کشیدند و در تقریری فشرده درباب «مُفرد مدگر غائب»، یعنی: سعدی، روایت می کردند. این، می شد سوانحِ آیام شیخ شیراز؛ سوانحی رنگارنگ و آگنده از رُخدادهای گونه گون؛ از دیدار با جوانکِ نَحْوآموز و عشقِ باختن به او در جامع کاشغر<sup>۲</sup> بگیر، تا سفر به هند و کشتنِ هندوی بُت پرست،<sup>۳</sup> تا اسارت در دستِ فَرنگان و کارِ گِل ناگزیر در خندقِ طرَبُلس<sup>۴</sup>، تا اِدرازخوار شدن در نظامیه ی بغداد،<sup>۵</sup> و معاشرت با ابوالفَرَج ابن جوزی<sup>۶</sup>، و...**

اینگونه رُخدادها، سَرَفصل های مشهور و حوادثِ زباندِ حیاتِ شیخ شیراز بود در نگاهِ غالبِ گذشتگان<sup>۷</sup>.

قلیلی از مُتقدِّمان و کثیری از مُتأخِّران که با نگاه انتقادی بدین داستانها دَرنگریستند، بر آن رفتند که پاره ای از این حکایات با مُسَلّمات و بعضی دَسِت کم. با مشهورات تاریخی و... دَرنمی سازد. پس این پاره و آن بعض را، محصولِ تَخیُّلِ ادبیِ سعدی شُمردند<sup>۸</sup> و الباقی را به مثابَت داده های تاریخی حیاتِ شیخ مُسَلّم گرفتند و بدان اِسْتِناد

۳. سنخ: گُلستان، ج یوسفی، ص ۱۴۱، ۱۴۳.

۴. سنخ: بوستان، ج یوسفی، ص ۱۷۸، ۱۸۱.

۵. سنخ: گُلستان، ج یوسفی، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۶. اِدرازخوار: رانیه خوار، مُستَموری بگیر، شَهْرته گیر.

۷. سنخ: بوستان، ج یوسفی، ص ۱۵۹.

۸. سنخ: گُلستان، ج یوسفی، ص ۹۴.

۹. همین نگاه باوزدارانه و خوشبازارانه را، برخی از مُستشرقانِ غربی نیز پیشه ساختند و بی گرفتند. در تَکَنگاری معروف هانری ماسه دربارهٔ شیخ شیراز که زیر نام تحقیق دربارهٔ سعدی به فارسی درآمده است، این نگاه خوشبازارانه بسیار جلبِ توجُّه می کند: (از جمله، نگر: تحقیق دربارهٔ سعدی، هانری ماسه، ترجمهٔ دکتر مُحَمَّد حَسَن مَهْدوی آردبیلی. و. دکتر غلامحسین یوسفی، ج ۲، ص ۱۳، ۱۲۹).

در کتاب تاریخ ادبیات فارسی ی هومان اِته نیز شاهد این اسْتِنادِ پَدیوفتارانه هستیم: (نگر: تاریخ ادبیات فارسی، هومان اِته، ترجمهٔ با خاوشی: دکتر رضازاده شَفَق، تهران: بُنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶ ه. ش، ص ۱۶۷ و ۱۶۸).

۱۰. نمونه را، سنخ: تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله ضفا، ج ۳، بخش ۱، ص ۵۹۱ و ۵۹۷.

و اِسْتِشهاد کردند<sup>۱۱</sup>. مثلاً گفتند: حکایتِ هندوی بُت پرست به سَبَبِ اِضطراباتی که در آن هست،<sup>۱۲</sup> یا به واسطهٔ آن که به قولی از قُلان داستان مکتوب در بهمان کتاب گرتِه برداری شده،<sup>۱۳</sup> و چون با عَرَف و عادت تاریخی نیز پُر دَر نمی سازد، یا حکایت دیدار با جوانکِ نَحْوآموز، باز به علّتِ ناهمسازیِ زمانش با روزگارِ سعدی،<sup>۱۴</sup> افسانه است و محصولِ تخیُّلِ شیخ؛ لیک داستان «مرا در نظامیه اِدْرار بود...»،<sup>۱۵</sup> یا قصهٔ حضورِ سعدی در حُجرهٔ بازارگانی در جزیرهٔ کیش،<sup>۱۶</sup> چون هیچ مَنع تاریخی و... ندارد و مُقتَضی تَرَاحِم یا تَناقُضی نیست، قابلِ اِسْتِناد است و لابد حکایتگر گوشه هائی از حیاتِ واقعیِ شیخ سخن پَر داز ما. از همین روی نیز هست که در تازه ترین زندگینامه های مَؤرخانه ای هم که از برای شیخ شیراز نوشته اند (مانند نوشته های بانو دکتر شیرین بیانی در رسالهٔ مفرده شان، موسوم به سعدی: خاکِ شیراز و بویِ عشق،<sup>۱۷</sup> و نیز در دانشنامهٔ زبان و ادبِ فارسی<sup>۱۸</sup>) باز غالبِ همین گونه حکایتها، مُستَنَدِ تاریخ نویسی و وقایع نگاری قرار گرفته است.

باری، دربارهٔ این نَحوهٔ مُواجَهه با حکایاتِ گُلستان و بوستان، جای دَرنگی بُنیادین هست:

۱۱. سنخ: همان، همان ج، ص ۵۹۶، ۵۹۸.

۱۲. دربارهٔ این اِضطرابات، از جمله، نگر: شعر العَجَم، علامه شبلی نُعمانی، ۲/ ۲۶، ۲۸.

۱۳. سنخ: مُتَبنی و سعدی و مأخُذ مضامینِ سعدی در ادبیاتِ عربی، دکتر حَسین علی مَحْفوظ، ص ۱۶۷. در این فقره، شادروان اَسْتاد دکتر حَسین علی مَحْفوظ: (۱۳۴۴، ۱۴۳۰ ه. ق.)، خواسته است مأخُذی از برای این قصهٔ سعدی در متونِ عربی به دست دهد و به آثار البَلاد زکَرْتیا بن مُحَمَّد بن محمود قزوینی اِرْجاع کرده است؛ لیک اِنصاف باید داد که آنچه در آثار البَلاد قزوینی: (ط. فردیناند ووستنیفلد، گوتینگن، ۱۸۴۸ م، ص ۶۳ و ۶۴. ذیل «سومناه») آمده، از اَبْن رَبِط و تَبقی به حکایتِ سعدی شیرازی نداد؛ تا چه رَمَد به آن که «مأخُذ» آن در شُمار آید!

تنها وجه اِشْتِراکِ دو مَن، نسبت دادنِ حَسیصه ای است نامُتعارَف به بُت سَومَنات که ناشی از حیلَت و نیرنگ و تَرَفندِ کارگزارانِ بُنخانه بوده است؛ لیک حتّی در چون و چند آن حَسیصه و این تَرَفند و نیرنگ، میان داستانِ سعدی و حکایتِ قزوینی هیچ ماندگی نیست. در آثار البَلاد قزوینی: (همان ط، همان ص) سخن از مُعَلَّق بودن بُت اَقَمین است در فضای بُنخانه، بر اَنَرِ تَکافؤِ تأثیرِ سَنگِ مغناطیس از جوانبِ مُختَلِف؛ ولی در حکایتِ سعدی، چنان که خوانده آید و دیده. داستان چیز دیگری است و...

۱۴. سعدی در این داستان می گوید: «سالی مَحْمَد خوارزمشاه رَحْمَه الله عَلَیه با ختا برای مصلحتی صُلح اِختیار کرد. به جامع کاشغر در آمدم، پُتری دیدم...: (گُلستان، ج یوسفی، ص ۱۴۱).

زنده یاد اَسْتاد مُجتبِس میسوی، دربارهٔ این حکایت نوشته است: «... شک نیست که قِضه ای بیش نیست، چه در آن تاریخ [سعدی]... بیش از ده سال نداشته است و شاید هنوز شعرو نثری نسروده و ننوشته بوده، زیرا مرگِ مَحْمَد خوارزمشاه در ۶۱۷ بوده است». (نقدِ حال، ج: ۱، ۱۳۵۱ ه. ش، ص ۳۳۳ و ۳۳۴).

دربارهٔ این ناسازی نیز نگر: مقالات علامه قزوینی، گردآورنده: ع. جُرُوه دار، ۳/ ۶۵۷: (یا: سعدی نامه / مجلهٔ تعلیم و تربیت، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، ۱۳۱۶ ه. ش، ص ۷۸).

اَسْتاد علامهٔ اَجَل، «جلال الدین هَمانی ی سپاهانی، را نیز در باب صُعبَتِ قَبولِ وقُوعِ این ماخرا در آن تاریخ، بیانی است والبته تأقُلی: (نگر: مقالات ادبی، هَمانی، ۱/ ۳۷۱ و ۳۷۲: یا: سعدی نامه / مجلهٔ تعلیم و تربیت، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، ۱۳۱۶ ه. ش، ص ۸۲۲): هر چند که گویا آن تأقُل، از این عَویصه کِرّه نمی گُشاید؛ فَلَئیراجع.

۱۵. سنخ: بوستان، ج یوسفی، ص ۱۵۹.

۱۶. سنخ: گُلستان، ج یوسفی، ص ۱۱۷.

۱۷. از جمله، سنخ: سعدی: خاکِ شیراز و بویِ عشق، ج: ۱، تهران: یزدا، ۱۳۸۹ ه. ش، ص ۶۳. در این کتاب و داوریهایش، بهی از تَخیُّل و اِسْتِحساناتِ نویسندهٔ تاریخنگاران نیز دَخیل شده است!

۱۸. سنخ: دانشنامهٔ زبان و ادبِ فارسی، به سَرپرستیِ اِسْماعیل سَعادت، ج: ۱، ۱۳۸۸ ه. ش، ۳/ ۶۵۴، ۶۵۸.

را پیش از شیخ شیراز، قاضی حمیدالدین بلخی (ف: ۵۵۹ هـ. ق. ۰)، در مقامات اش، تا اندازه‌ای آزموده بود و سعدی، البته آن را بیشتر بُرد.<sup>۲۴</sup>

برخی گفته‌اند که شخصیت عجیب «أبولفتح اسکندری» را بدیع الزمان همدانی از شخصیت «أبودلف خزرجی ینبوعی» (مسعر بن مهلهل / ف ح ۳۹۰ هـ. ق.) که بدیع الزمان در درگاه صاحب بن عبّاد با او آشنا شده بوده و شعر او را روایت می‌کرده و حتی یکی از سروده‌های وی را: «وَيُحَكِّ هَذَا الزَّمانُ زُورُ / فَلَا يَنْزِيكَ العُزُورُ») در المقامة القرضية بر زبان قهرمان خویش نهاده است، گزیده‌برداری کرده. نگار: أبولفتح الإسكندري: نَظْل مقامات بدیع الزمان و شخصیتة المجهولة، دكتور محمد عبد المنعم خفاجي، ط: ۱، القاهرة: مكتبة أنجلو المصرية، ۱۴۱۶ هـ. ق. ص ۵۸، ۶۳ و ۱۶۷، ۱۷۴ و ۱۸۰، ۱۷۸ و ۱۸۰. دایشنامه جهان اسلام، ۲ / ۵۵۸: (از دَرآیند «بدیع الزمان همدانی» به قلم استاد علی‌رضا ذکاوتی فراگزلو). وانگهی، بدیع الزمان، بُن‌مایه‌هایی دیگر و از جمله، جلوه‌هایی از فکر و شخصیت خود را: (سنج: أبولفتح الإسكندري: نَظْل مقامات بدیع الزمان و شخصیتة المجهولة، خفاجي، ط: ۱، ص ۴۲ و ۶۰). بر این گزیده‌برداری مزید کرده است.

از برای احتمالاتی در تحلیل نام و نسبت این «أبولفتح اسکندری»، نگار: أبولفتح الإسكندري: نَظْل مقامات بدیع الزمان و شخصیتة المجهولة، خفاجي، ط: ۱، ص ۵۷ و ۵۸ و ۱۷. در باب «أبو زيد سروجی» ای مقامات خبری هم گفته می‌شود که خبری این نام و پاره‌ای از اَطوار او را از شخصیتی واقعی برگرفته و با ذهنیت داستانی خویش برآمخته است: (سنج: معجم الأدباء، یاقوت حموی بغدادی، ط: إحسان عباس، بیروت: دار الغرب الإسلامی، ۲۰۰۳ / ۵ و طَبَقَات الشَّافِعِيَّة الكبریٰ ی سبکی، ط: عبد الفتاح محمد الحلو، و محمود محمد الطنّاحی، ۲۶۷ / ۷ و ۲۶۸ و: أبولفتح الإسكندري: نَظْل مقامات بدیع الزمان و شخصیتة المجهولة، خفاجي، ط: ۱، ص ۱۷ و ۲۶ و ۴۷ و: فَي نُثِر در أدب پارسی، دکتر حسین خطیبی، انتشارات زوار، ص ۵۶۵).

۲۴. یکی از تفاوت‌های کار سعدی شیرازی با امثال بدیع الزمان همدانی و خبری بصری و حمیدالدین بلخی، اجتناب او از پُرگونی مُفَرَط و آحیانا خنجه‌گنده است. اما بسیاری از مقامات‌های پرداخته آن سخنوران نادر کار سخت پُرگویانه است؛ تا جایی که شاید با تکیه بر آن سه مقامات بی‌تبدیل، پُرگونی و درازنفسی را، بتوان یکی از مُختَصَّات هنری و شکردهای مؤثر مقامه‌پردازی قلم داد.

سعدی با هوشیاری و نکته‌سنجی خارق‌العاده معهودش، دریافته بود که با کاستن پاره‌ای پُرگونی‌ها و درازنفسی‌ها، می‌توان به حکایات چابک‌تر و دلخواه‌تری دست یافت.

یکی از بارزترین نمونه‌های درازنفسی و پُرگونی هنری را، می‌توان در المقامة المضیرة: (مقامة دوغبالی) ی بدیع الزمان همدانی مشاهده کرد: (نگار: مقامات آبی الفضل بدیع الزمان الهمدانی، قلم لها و سَنَیخ غوامضها: العلامة الشیخ محمد عبده، ط: ۱۰، بیروت: دارالمشرق، ۲۰۰۲ م، ص ۱۱۷، ۱۰۴ و از برای ترجمه و تحریر آن به فارسی، نگار: بدیع الزمان همدانی و مقامات نویسی، علی‌رضا ذکاوتی فراگزلو، ص ۴۷، ۴۲ و: مقامات بدیع الزمان همدانی، ترجمه دکتر سید حمید طبیبیان، ج: ۱، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۷ هـ. ش، ص ۱۶۹، ۱۷۶ و: شرح و ترجمه مقامات بدیع الزمان همدانی، همراه با تحلیل صرفی و بلاغی و تعلیقات و...، دکتر کریمعلی قلمیاری، ج: ۱، اورمی: دانشگاه اورمی، ۱۳۸۹ هـ. ش، ص ۲۰۶، ۲۱۴) که از مقبول‌فانده‌ترین نمونه‌های مقامه نویسی در ادب عربی محسوبست.

این مقامه مقبول‌فانده را، قاضی حمیدالدین ابوبکر محمد بن عمر بن علی محمودی بلخی: (ف: ۵۵۹ هـ. ق.) نیز در مقامات حمیدی: (نگار: مقامات حمیدی، به تصحیح رضا انزلی نژاد، ج: ۳، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۹ هـ. ش، ص ۶۳، ۷۴) مورد تقلید قرار داده و مقامه «سکباجیه» را پرداخته است با همان پُرگونی و وزاجی صُجْرَت‌انگیز و سَنَیخ خیزا... البته صُجْرَت و سَنَیخ که مقامه‌پرداز بعمد می‌آفریند تا خواننده را به کُنه احوال قهرمان داستان آشنا کند!

به گمان سَنَیخ این اوراق، سعدی هم به نوعی به تقلید از المقامة المضیرة پرداخته است، ولی در حکایتی کوتاه‌تر و با اجتناب از آن دامنه دیرپای درازنفسی و پُرگونی کُشدار... کُجا؟... در حکایت مشهور همان بازگان دنیادوست که شبی شیخ را در جزیره کیش مهمان خویش ساخته بود: (گُلستان، ج یوسفی، ص ۱۱۷) و به قول شادروان آیت الله مُرْتَضی مَطْهَری، «بهترین مثال طول آمل» است: (نگار: یادداشت‌های استاد مَطْهَری، تهران: انتشارات صدرا، ج: ۳، ۱۳۸۵ هـ. ش، ص ۴۲ / ۱، ۴۳). شیخ شیراز، در این حکایت، با همان «دراگونی» کوتاه و مُختَصراً در مقایسه با آن مقامه‌پردازان همدان و بلخی، جان خواننده را، کما یتبعی! به لبش می‌رساند!! و آنکه چند ضحکه روده‌درازی کند.

سعدی نمونه‌ای البته نه چندان غلیظ و ثقیل و نقش‌گیر از درازنفسی‌ها و پُرگونی‌های هنری مقامه‌نویسانه در «جدال سعدی با مدعی...» (گُلستان، ج یوسفی، ص ۱۶۲، ۱۶۸) به کار آورده؛ ولی این نمونه طرفه مقامه‌پردازی، با همه ارزش ادبی و هنری و اندیشگی اش، به اندازه غالب حکایات کوتاه‌تر و برکنار از چنین درازنفسی‌ها، خواننده و شننده نشده است و نمی‌شود! سعدی، علاوه بر کاهش پُرگونی‌ها، زبان مقامه‌پردازی را نیز ساده‌تر گردانیده است و از تَکَلُّف و

چرا و چگونه و از کُجا مُسَلِّم توان گرفت شیخی که با آن دلیری واقعه کُشتن هندو را در رُتخانه تَخْتِیل می‌کُند، یا با آن ظرافت و جُزئیات با جوانکِ نَحوی کاشغری عشقِ تَخْتِیلی می‌بازد، در حکایتِ اِدراخواری اش در نظامیه‌ی بغداد یا حضور در حُجْرَة بازگان دنیادوست کیش نشین، باید موفقی واقع و نه از سر همان تَخْتِیل دست و دل باز سخن گفته باشد؟ آیا این که تَخْتِیل شیخ در آن مواردِ بَخْصُوص با مُسَلِّمات یا مشهورات یا... نساخته است، بر این دلالتی دارد که هر جا این مرد ظریف و موقع‌شناس نیک‌مَحْضَر موفقی مُسَلِّمات یا مشهورات یا... سخن گفت، دیگر پای آن تَخْتِیل بازیگر و نوآور در کار نیست؟

بسیاری از معاصران ما، به چنین «یک بام و دو هوا»یی در مطالعه حکایات و گزارش احوال سعدی دُچار آمده‌اند؛ بعضی قصه‌های شیخ را مُستثنی می‌شمارند و بر باقی آن اعتماد و اِتکا می‌کنند.

گمان می‌کنم اعتماد بر آن سایرِ قِصَص و حکایات نیز چندان روا نباشد؛ مَخْصُوصاً اگر تَوَجُّه داشته باشیم که:

سعدی فرزند خَلَف و البته نوآور جریان مقامه نویسی در ادبیات مسلمانان است،<sup>۲۵</sup> و در نثر و حتی نظم خود بارها و بارها بر طریق مقامه نویسان بزرگ رفته؛<sup>۲۶</sup> البته با تفاوت‌هایی و نوآوری‌هایی؛ و یکی از آن تفاوت‌ها، این است که اگر محور غالب داستان‌های بدیع و رُغَبت‌انگیز بدیع الزمان همدانی (۳۵۸ - ۳۹۸ هـ. ق.)، «أبولفتح اسکندری» است،<sup>۲۷</sup> و محور داستان‌های مرغوب و حیرت‌خیز خبری بصری (۴۴۶ - ۵۱۶ هـ. ق.)، «أبو زید سروجی»، محور کثیری از داستان‌های سعدی شیرازی، خود اوست. این گذر از قهرمان تَخْتِیلی مُتَعَبِّین و موصوف به نام و نسبت خیالی<sup>۲۸</sup>

۱۹. با اطمینانِ عُرفی می‌توان گفت که: سعدی به احتمال قریب به یقین، با هر سه کتاب مقامات داستانی مهم پیش از خود، یعنی: مقامات بدیع الزمان همدانی و مقامات خبری بصری و مقامات حمیدالدین بلخی، نیک آشنا بوده و از آنها تأثیر قابل توجُّهی پذیرفته است. در بوستان به شخصیت کلیدی و قهرمان اصلی مقامات خبری، «أبو زید سروجی»، اشارتی تبلیغ دارد؛ در آن بیت که می‌گوید:

گدایی که بر شیر تر زین نهد / أبو زید را سب و فرزین نهد

(ج یوسفی، ص ۸۲).

نشانه‌های تأثیر از دو کتاب مقامات بدیع الزمان همدانی و مقامات حمیدالدین بلخی نیز، اینجا و آنجا قابل تَمَتُّع است.

۲۰. درباره تأثیر شیخ شیراز از میراث مقامه نویسان سَلَف، تاکنون بارها و بارها سخن گفته شده است. نمونه را، نگار: سَبْک‌شناسی، محمد تقی بهار (ملک الشُّعْرا)، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۲۵ / ۳ و: فَي نُثِر در ادب پارسی، دکتر حسین خطیبی، انتشارات زوار، ص ۵۹۹ و ۶۱۷ و: مقاله نویسی در ادبیات فارسی، دکتر فارسی ابراهیمی خبری، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۳۹۴ - ۴۴۶.

من خود استیفا‌ی تام نکرده‌ام؛ لیک حتی گفته شده است که: «عموم پژوهشگران آثار سعدی و مؤرخان آذینی، وی را، به ویژه در تصنیف گُلستان... پیرو سنت مقامه نویسی دانسته‌اند». (دکاه نو، ش ۱۰۱، ص ۱۰۳. از گفتار دکتر محمد دهقانی.)

۲۱. این «أبولفتح اسکندری»، چنان که گفتیم، محور غالب مقامه‌های نادره گُنتار همدان است، و نه همه آنها: (سنج: المقامة الأکوازیه و المقامة البُغْدادیه و المقامة البُغْزَلیه و المقامة التاجیه و المقامة الخلیفیه و المقامة الضیمریه و المقامة البُصریه و المقامة الضُفْریه و المقامة العجمیه و المقامة المَطْلَبیه).

۲۲. و به قولی: ۵۱۵.

۲۳. اینکه قهرمان‌های اصلی مقامه‌های بدیع الزمان و خبری خیالی‌اند، با اینکه آجزانی از شخصیت ایشان از شخصیت یا شخصیت‌هایی واقعی گزیده‌برداری شده باشد منافاتی ندارد.

مُنَاقَسَتْ پذیرِ پاره‌ای از حکایت‌های شیخ شیراز،<sup>۲۷</sup> بسیاری از دیگر گزارش‌های داستانی بوستان و گلستان را بجد می‌گیرد<sup>۲۸</sup> و می‌کوشد قدرِ مُتَبَقِّیْنِ از سوانح و اسفارِ سعدی را عمدهً با تکیه بر همین گزارش‌های داستانی بوستان و گلستان معلوم دارد.<sup>۲۹</sup> مثلاً می‌نویسد: «سعدی البته. اگر هم می‌خواست. نمی‌توانست بدروغ بگوید که در نظامیه درس خوانده، چون دیریا زود لومی رفت..... یک آدم ناشناس هم نمی‌توانست باسانی از آن جور دروغها بگوید، چه رسد به آدمی مثل سعدی، آن هم در شهر و دیار خودش. اگر به همین یک دلیل هم باشد، در اینکه سعدی درس خوانده نظامیه بوده شک نمی‌توان داشت....»<sup>۳۰</sup> در این داورها، اینکه چرا همان تَخْتِیلِ مُجَازِ مَقَامَه پدرازانه، در حکایتِ درش خواندنِ شیخ در نظامیه مجالِ بُروز ندارد، نکته‌ای است که ناگفته می‌ماند!<sup>۳۱</sup> و اینکه اِفْشاگِران و خُرده‌گیران مفروض، با فهم صحیحِ اُسْلُوبِ مَقَامَه نویسانِ سعدی، او را، هم در این تَخْتِیلِ مَعذُور می‌داشته‌اند و هم در آن، احتمالی است که حقِ آن گزارده نمی‌شود!

حتی نویسنده مقالهٔ نُکته سَنجانهٔ مقامه‌ای منظوم به زبان فارسی<sup>۳۲</sup> که ای بسا نخستین بار او تَوَجُّه بسیاری را به فراگیر بودنِ اُسْلُوبِ مَقَامَتِی در کثیری از حکایاتِ سعدی و دامن گسترده این اُسْلُوبِ حتّی به بوستانِ شیخِ اَجَلْ جَلْب کرده است،<sup>۳۳</sup> خود، در همان گفتار، به استنادِ حکایاتِ سعدی که به قول خود او بسیاری از آنها تنها و تنها به ترازوی مقامه نویسی برگشیدنی است،<sup>۳۴</sup> شیخ شیراز را «فقیه» و «فارغ

۲۷. ۱۳۸۵ ه. ش، ص ۱۹ و ۸۶.

۲۸. نگر: همان، ص ۸۰ و ۸۱.

۲۹. نگر: همان، ص ۷۹.

۳۰. سنخ: همان، صص ۷۸ و ۸۸، ۹۵.

۳۱. همان، ص ۷۹ و ۸۰.

۳۲. بعید نمی‌دانم گرفتاری آقای دکتر کاتوزیان در «این یک بام و دو هوا»، ناشی باشد از عدم آشنائی جدی مُشَاوَرِ اِلَیه با کتب مقامات و سُنَّتِ مَقَامَه نویسی.

۳۳. از سویی آنگونه که از کتاب سعدی: شاعرِ عشق و زندگی (ج: ۱، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۵ ه. ش، ص ۱۹ و ۳۵ و ۸۶ و ۹۷) برمی‌آید، آبشخور آشنائی مُشَاوَرِ اِلَیه با نَأْتِرِ سعدی از سُنَّتِ مَقَامَه نویسی، مقاله آقای دکتر جلال متینی است زیر نام «مقامه‌های منظوم به زبان فارسی». از سویی دیگر، از رهگذر همین کتاب سعدی: شاعرِ عشق و زندگی، می‌توان تشخیص کرد که نویسنده کتاب، آشنائی بسنده‌ای با زبان و اَدَبِ عَرَبِی و حَتّی بِضَاعَتِی در حَدِّ کَفَايَتِ اَز اَدَبِ مَدْرَسِی فارسی ندارد: (نیز سنخ: اطلاعاتِ چکمت و معرفت، س ۹، ش ۱۰۰، ص ۴۲، ۴۸، گفتارِ نگاه‌زندهٔ این سطرها زیر نام سعدی خوانی در آگسford)، و بی این بضاعت و بی آن آشنائی هم، «مقامات» خوانی ممکن نیست.

۳۴. مقامه‌ای منظوم به زبان فارسی، نوشته دکتر جلال متینی، چاپ شده در: ایران نامه، تابستان ۱۳۶۴ ه. ش، ص ۱۲، صص ۷۰۵ و ۷۲۲.

۳۵. نگاهِ بیشینه کسانی که اُسْلُوبِ مَقَامَتِی حکایت‌نگاری سعدی را مورد تَوَجُّه قرار داده‌اند، معطوف به گلستان او بوده است؛ و این هیچ ناپیوسیده نیست؛ چرا که مقامه نویسی در اصل از فُنُونِ نَفْرُودِه است.

۳۶. نگر: ایران نامه، همان ش، ص ۷۱۹.

۳۷. وی بدزست در جای دیگر از همان گفتار: (ص ۷۲۸)، تصریح و تأکید می‌کند:

«... نقدِ گلستان و همچنین نقدِ برخی از قسمتهای بوستان، بی تَوَجُّه به قواعد و اُصولِ مَقَامَه نویسی، کاری است گمراه‌کننده. بخصوص در حکایت‌هایی که سعدی خود در نقش قهرمان داستان ظاهر می‌شود، باید تَوَجُّه داشته باشیم که سعدی در تمام این حکایت‌ها بی استثناء به ذکرِ حوادثِ زندگی شخصی خود نپرداخته است برای نگارش شرح احوال او و حوادثِ زندگی و بی‌توان از این دو کتاب به عنوان اسنادی معتبر بهره جست:» (تأکید از ماست).

الْعُرْض، به گمان من همان قدر که نوشتن شرح حال «أَبوالْفَتْحِ إِسْکَنْدَرِی» و «أَبُو یَزِیدِ سَروَجِی» بر بُنیادِ «مَقَامَه» های بَدِیعِ الرِّمَان و خَرِیرِ نَاجِاسْت، تَحْرِیرِ سَوانِحِ اَیَّامِ شیخ شیراز نیز بر بُنیادِ «حِکَايَتِ» های گِلِستان و بوستان، کاری است ناستوار.<sup>۳۵</sup>

عَجَب است که بعضی نُقَادِ حَتّی به اُسْلُوبِ مَقَامَه نویسانه حکایاتِ سعدی و خِیالِ مِخْوَرِی آن تَوَجُّه می‌کنند، ولی از عام بودنِ این خَصِیصَه حِکَايَتِ گُزارانه در بوستان و گلستان غافل‌اند.

نمونه را، نویسنده کتاب سعدی: شاعرِ عشق و زندگی، در عینِ تَأْکِید و تَوَجُّه به اِبتِنائی حکایتی چون واقعهٔ کُشتنِ هندو در بُتْخانه بر خِیالِ پَرْدَازِی مَقَامَه نویسانه و ساختگی بودنِ ماجرا،<sup>۳۶</sup> و در عینِ باوَر به

تَصَدِّقِ دور کرده.

یکی از امتیازاتِ مَقَامَتِ بَدِیعِ الرِّمَانِ هَمْدانی را، «حَفِظِ سِیاقِ طَبِیعی کَلَامِ در عینِ صَنعَتِگِری» (دانشنامهٔ جهانِ اسلام، ۲ / ۵۵۸. از دَرِیَنِد «بَدِیعِ الرِّمَانِ هَمْدانی» به قَلَمِ اُسْتادِ عَلِیرِضَا دَکَاوَتِی قَرَاگُزَلُو) دانسته‌اند و حقیقت، این است که خَرِیرِی از این جهت به پای بَدِیعِ الرِّمَانِ نمی‌رسد و در صَنعَتِگِری های خود «بیش از حد دِجَارِ تَکَلُّفِ شُدِه» (همان، همان ص: نِیز سَنخ: اَبوالْفَتْحِ اِلسَکَنْدَرِی: بِیْطَلِ مَقَامَتِ بَدِیعِ الرِّمَانِ و شَخِصِیَّتهِ المَجهُولَه، دَکتورِ مَحْمَدِ عَبْدِالمُنِعمِ خَفَاجِی، ط: ۱، القَاهِرَه: مَکتَبَه اَنجَلُوالمِصرِیَه، ۱۴۱۶ ه. ق، ص ۲۸ و ۲۹). قاضی خَمِیدالدِّینِ بَلخی در تَکَلُّفَاتِ گاه بُرُودَنَسَاک از خَرِیرِی نِیز بِیْشِ افْتادِه و مَقَامَتِ او، با هَمَه اَرجمَندِیهایش، در دید و داوری نَأْدان: (سنخ: سَبِکِ شَناسِیِ بَهار، ۳ / ۱۲۵، ۲ / ۳۴۳ و ۳۴۴)، به «خُشْکی» و قِقدانِ طَرَاوَتِ مَنسُوبِ است.

سعدی آن «سِیاقِ طَبِیعی کَلَام»، را که در مَقَامَه پَرْدَازِیهای خَرِیرِی بَصَرِی و خَمِیدالدِّینِ بَلخی رَنگِ باخْتِه و گاه بَکَلِی گُم شُدِه بود، اِحِیا کرد و با کاستن از صَنعَتِگِری ها، اگر چَنین مَقایِسه‌ای مِیانِ نَثرِهای دوزبان رُوا و مَکَمِن باشد. نَثَرِی بَدِیعِ تَرَاوِ اَن بَدِیعِ الرِّمَانِ هَمْدانی پدید آورد.

باز یکی از تَفَاوُتِهای کارِ سعدی با اَمثالِ بَدِیعِ الرِّمَانِ هَمْدانی و خَرِیرِی بَصَرِی و خَمِیدالدِّینِ بَلخی، اجْتِنابِ او از صَحنه‌های تَکراری و قاپها و قابلهای مُکَرَّر است.

نمی‌گویم: سعدی هیچ تَکْرارِ مُکَرَّراتِ ندارد یا تَصویرِ مَضمُونِی را دو سه بار نِیاورده. البته که او هم کرده و آورده، ولی نه به آن چَشمِگِیری و به اصطلاح «کُل دُزِشتی» که در مَقَامَه های بَدِیعِ الرِّمَانِ هَمْدانی و خَرِیرِی بَصَرِی و خَمِیدالدِّینِ بَلخی دیده می‌شود.

مثلاً، در مَقَامَتِ خَمِیدالدِّینِ بَلخی، در پایان هر مَقامه، به نَحوی تَکراری، وای بَسا اَنسان که بَعْضِ نَأْدانِ تَلَقّی کرده‌اند، به صورتِ قالی و مِلالِ او، قَهْرمانِ داستان از مِیانِ غایب می‌گردد. سعدی، از همین صَحنهٔ غِیابِ ناگهانی، در داستانِ دِلکَش «فَقِیهِ کَهْشِ کَهْشِ جامه‌ای تَنگدست...» در بوستان: (ج یوسفی، ص ۱۱۸، ۱۲۰)، بهره‌ای سَنجیده و هَمْرَمَندانه می‌گیرد، ولی آن را پیوسته تَکرار نمی‌کند.

از کسانی که به ماندگاری غِیابِ سعدی در این داستان به ناپدید شدنِ های قَهْرمان در مَقامَتِ حَمِیدی، تَوَجُّه کرده و تَوَجُّه داده‌اند، آقای دکتر مَحْمَدِ دِهْقانی است در: نگاه نو، ش ۱۰۱، ص ۱۰۴.

شاید هم دُزِست تَران باشد که سعدی را در پَرْدَازِش این غِیابِ ناگهانی نَأْمَکَر، پیرو خود بَدِیعِ الرِّمَانِ یا به تعبیرِ نَعالی، در یَتِیمَهٔ الدَّهْرِ فی مِخَالِیسِ اَهْلِ العَصْرِ: (تَحْقِیق: مَفیدِ مَحْمَدِ قَمِیحَه، ۴ / ۲۹۳): «یگانهٔ زمان و مُعِجَزَهٔ هَمْدان»: (بَدِیعِ الرِّمَانِ و مُعِجَزَهٔ هَمْدان)! بِنِشامِیر

که در بَعْضِ مَقامه‌هایش: (سنخ: مَقاماتِ اَبی الفَضْلِ بَدِیعِ الرِّمَانِ الهَمْدانی، قَدَمِ لَها و سَریخِ غَوَایِضِها: العَلَامَهٔ السَّیخِ مَحْمَدِ عَبدِه، ط: ۱۰، بیروت: دار المَشْرِقِ، ۲۰۰۲ م، ص ۲۲۲)، و البته

نه به تَکرار و تَفصیلِ قاضی خَمِیدالدِّینِ بَلخی، از چَنین شِگَرِ دَستاَنگُزارانِای نَهو پَرده است.

۲۵. و البته این حکایت‌ها، اگرچه در واگویی بگری جزئیاتِ زندگی سعدی، چندان به کار نمی‌آیند و مُسْتَنَدِ گُزارِشِ سَفَرها و تَحصیلاتِ چه و چه های او واقع نمی‌توانند شد، از برای بی‌پُردن به

ذَهَنیاتِ و شَخِصِیَّتِ شیخ شیراز، بی اندازه سودبخش و راهگشا می‌توانند بود وای بَسا از حال و مالِ شیخ، آگاهیهایی به دست می‌دهند که در هیچ تَرَاجمانَهٔ رَسْمِی نمی‌توان بداند دست یافت.

از این چشم‌انداز، «در حکایاتِ سعدی می‌توان حضور سعدی را جس کرد و حتی قیافه او را دید بی آن که نیازی به ظراحی چهره‌اش باشد. آثار سعدی زندگی‌نامهٔ خود اوست:» (گفتارِ طَرَبِ اَنگِز، عِمْرانِ صَلاحی، ص ۸۰)؛ ولی زندگی‌نامه‌ای که فکر و شَخِصِیَّتِ او را اَیْنِگی می‌کند و تَرَجْمانِ رُوحِ اوست، نه فتوکیبی سَناسنامه و المُنْتَهائی گُذَرنامِه‌اش!

۲۶. نگر: سعدی: شاعرِ عشق و زندگی، دکتر مَحْمَدِ عَلِی هَمایون کاتوزیان، ج: ۱، تهران: نشر مرکز،

التَّحْصِيلِ<sup>۳۵</sup> نظامیة بغداد» قلم می دهد<sup>۳۶</sup> و<sup>۳۷</sup>

صَدَّ البَتَّةَ واضِح است که مقصود ما، هرگز آن نیست که به دستاویز تَخْيَلِي بَدَنِ بَعْضِ یا همه این حکایات و إسقاطِ آنها از مَرْتَبِتِ اِسْتِنَادِ، از آن سويِ بامِ داوری فُرو بیفتیم و دستِ خویش را به خیالِ پِردازی های بی حاصل بگشائیم و مثلاً سابقه ای کتمانِ گردنی از برای سَعْدی فَرَض کنیم و تَخْيَلِ اَدَبِي وی را روپوشِ آن پیشینه موهوم بینگاریم و از این راه، اوهام و اَباطیلی دور از واقع تر از حکایتِ کُشتنِ هِنْدوِي بُتِ پَرست در سومنات و عِشْقِ بازيِ شیخ با جوانکِ نَحْوآموزِ کاشغَری بر بَافیم، که در آن، صَد رَخْنَه نازواتر و رَفوناپذیرتر باشد... یعنی همان کاری که یکی از مُعاصِرانِ ما به نام «ناصر یورپیرار» کرد<sup>۳۸</sup> و لابد «حکایتش شنیدی»!<sup>۳۹</sup>

۳۵. کذا فی الأصل.

علامه فقید، اُستادِ مَجْتَبِي مِثْوِي تَمَمَدَه اللهُ بِعُزْوَانِهِ، در سخنانی که در مجلسی که دانشگاه تهران از برای «فارغ التحصیل» می شماری از دانشجویانش مُتَعَدِّد کرده بوده است، رانده و آن سخنان زیر نام «به دانشجویان پندپذیر» در مجله نَمَاح (آذرماه ۱۳۵۱ هـ. ش. ش ۲۹۱، ص ۵۳۰-۵۳۶) به چاپ رسیده است، گفته:

«... این لفظِ فَاَرِغِ التَّحْصِيلِ همان قدر که لفظاً غلط است معنی هم غلط است. لفظِ بَدَنِ جهتِ که باید فَاَرِغِ از تحصیل و فَاَرِغِ از تحصیلِ کُت و معنی بَدَنِ سببِ که اگر چشم و گوشِ اِنسانِ باز باشد می داند که هرگز از تحصیلِ فَاَرِغِ نمی توان شد...» (همان، همان ش، ص ۵۳۰).

۳۶. نگر: ایران نامه، تابستان ۱۳۶۴ هـ. ش. ش ۱۲، صص ۷۲۱ و ۷۲۸.

۳۷. در مقاله خُرده بینانه «سعدی» در دایرة المعارفِ فارسی: (به سرپرستی زنده یاد دکتر غلامحسین مُصَاحِب و ۱۰۰/۱۲۹۶ و ۱۲۹۷) و پاره ای از دیگر منابع نیز این دوگونگی و دوگانگیِ نگرش و داوری به چشم می آید.

۳۸. لَبَّ مَدْعَايِ آقاي پورپیرار در بابِ سَعْدی این است که:

سَعْدی، مُردی بوده است «شوخ و الواط!» که دورانِ سَبَاب و تَهَرُّ نَخستِ زندگانی اش را در مُعاصِرَتِ اُرْذَل و اُوباش و لوطیان و بدنامان و مجالسِ شَبِ نَشینی و عِبَاشی و بَطَالی و لَهو و لَعِبِ ایشان گذرانیده است، و سپس، چون از شیوه پیشینش بازگشته است و اِنتیهای یافته و نامِ شُده، ذوق و زبانِ آوریِ خویش را در کارِ سَرایش و نگارشِ داستانهایِ دُرُوغینِ که حاکی از سَفَر و تَحْصِيل و مُناسباتِ وی با نامُورانِ اَرَبابِ وَجَاهتِ باشد به کار گرفته است و بَعْدِ خواسته اَنظار و اذهانِ کسان را از آن گذشته مَکروه و مَمقوتِ مُضَرِفِ سازد و کارنامه و سیمانی تازه از برای خود فراهم کند؛ با بهره گیری از مسموعات و مشهوداتِ زنگار زنگش از همان مردمانِ بی سُرُوب و سَنگول و... حکایت‌هایی بر سازد و سخنانی پِردازد که «شوخ» را در دیده خلقِ الله «شوخ» جلوه دهد... عاقبت نیز خُدا ع و تَورِیور و تَرَفُّندش، اگرچه در حقِ معاصِران و آشنایان و نزدیکانِ پَر مَوْزُ بُنْتاده است، پَسینانش را ر فریفته و شماری از اهلِ تَأَمُّل و تَدقیق را نیز مَشغول و سَرگشته حَلِ تَنافُضاتِ بَر یافته مَر د پند شیرازی کرده است.

نگر: مگر این پنج روزه... ج: ۱، بخصوص ص ۲۰۷، ۱۹۷. نیز سنج: جدالِ مدعیان با سَعْدی، حسنِ اِمداد، ج: ۱، ص ۵ و ۶.

نکنه غریب، این است که آقاي پورپیرار، در کتابِ خویش، افزون بر تَنقِیحاتِ ناتمَم و لَغزُشهایِ علمی و اِشْتِباهاتِ پژوهشی، که از قَلْبِ بضاعتِ علمی ایشانش نشأت یافته (و امروز به بَرکَتِ مَوْلَعاتِ مُتَعَدِّد و دیگر مَدْعِیاتِ مُستَغْرِبِ نامبرده، نیک بر آفتاب آفتاده است)، مقداری از این سرگذشتِ پیشینه‌های شان، را تنها با «تخیل» خَلَاقِ خویش! دست و پا فرموده اند.

انگیزه مُشاوَرِ اَلِیه از این تاریخ بازی و تاریخ سازی برای سَعْدی، بر من معلوم نیست که «در باطنش غیب نمی داند»؛ ولی دستاویزِ غمده و اصلی نامبرده، چیزی نبوده و نیست جُر داده های جدی گرفته شده داستانهای بوستان و گلستان، که این نظر ته پرداز آنها را به منابِتِ اَسنادِ جعلی و ساختگی و دُرُوغهایِ شیخ شیراز موردِ اِسْتِشهادِ قرار داده است، و سپس به زعم خود خواسته تا سِرِ جَعالی و دُرُوغگوییِ سَعْدی را نیز مَکشوفِ سازد و مُشَبِّ او را نزد همگان باز کند!

۳۹. در تقدیم مَدْعِیاتِ آقاي پورپیرار تا آنجا که می داند، چند نوشتار اِنْتِشار یافت و البته برخی از این نوشتارها خود از خَلَلهایِ چشمگیر خالی نبود. گمان می کنم از مُخَفِّقانه ترین و مُتَنَبِّعانه ترین تقدیماتی که بر آن مَدْعِیاتِ سُوریده خوانند، دو نوشتار از اَسنادِ فَاضِلِ دانشگاهِ شیراز، آقاي دکتر اَکبَر نَحوی، وَفَقَه اللهُ تَعَالی فی جَدَمَةِ النُّقَاطَةِ و الأَدب، که بود که چون دیر زمانی از خواننده نشان گذشته است و در این لحظه مراد آنها دسترس نیست، نمی شاید بیش از این درباره شان سخن بگویم. عَرَضِ اَکْهَانِیدِ اِجْمالیِ عَلاقه مندانی بود که در صَدِّ مُطالَعَه و تَتَبُّعِ بَیشتَر در این باره

باز می گویم:  
تَوَجُّهٌ به اِتْکایِ اَدَبِي شیخ سَعْدی بر اَسلوبِ مَقاماتی و شِگردهایِ مَقامه پِردازی، ما را به کَلِی از این بی نیازی می کُند که او را یا گُزارِ شِگرِ زُخدادهایِ عَینِی حیاتِ خویش و دیگران بینگاریم و یا دُرُوغبانی که در سودایِ سودی، نابوده را بوده فرا نموده یا در پیِ کتمانِ واقعیتی و مثلاً، به قولِ «ناصر یورپیرار». کتمانِ واقعیتِ شرم آور گذشته زندگانیِ خویش؟! برآمده است. سَعْدی، پدیده دیگری است.  
اگر کسی از شما بپرسد: «نقشِ سِرواناتس در دُن کیشوت، نقشِ تاریخ نویسیِ وقایع نگار است یا دُرُوغگوییِ هرزه باف؟!»، کدام شِق را برمی گزینید؟... گمان می کنم هیچکدام را! بلکه به وی خواهید گفت: قالبِ رُمان در هیچیک از این دو شَقی که تو می گویی نمی گنجد. سِرواناتس در دُن کیشوت، نه تاریخ نویسیِ وقایع نگار است و نه دُرُوغگوییِ هرزه باف؛ رُمان نویسی است.<sup>۴۰</sup> همین!

اگر کسی از شما بپرسد: «نقشِ سِرواناتس در دُن کیشوت، نقشِ تاریخ نویسیِ وقایع نگار است یا دُرُوغگوییِ هرزه باف؟!»، کدام شِق را برمی گزینید؟... گمان می کنم هیچکدام را! بلکه به وی خواهید گفت: قالبِ رُمان در هیچیک از این دو شَقی که تو می گویی نمی گنجد. سِرواناتس در دُن کیشوت، نه تاریخ نویسیِ وقایع نگار است و نه دُرُوغگوییِ هرزه باف؛ رُمان نویسی است.<sup>۴۰</sup> همین!

بر خواهند آمد و مِنَ اللهِ التَّوْفِیق!

۴۰. این نکته ساده که آثار ادبی و هنری را به ترازویِ صدق و کذبِ عُرفی برمی کشیم و پدید آورندگانشان را نیز با چنان معیارها صادق یا کاذب نمی شماریم، مورد عنایت بسیاری از گذشتگان و حتی شماری از نخبگانِ فِکری و فرهنگی، نبود و همین زمینه سوه تفاهم هائی را پدید می آورد. مرحوم علامه آخوند مُلا مُحَمَّد تَقی مَجلیسی (مَجلیسی اَوَّل / ف ۱۰۷۰ هـ. ق.). قَدَس اللهُ سِرْوَه الشَّرِیف، در کتابِ شَرِیفِ لُواعِبِ صاجِحَتَرانی: (ط. اِسْماعیلیان، ۸ / ۸۰۹) می فرماید: «... و اَکثَر مفسرین لغو را تعمیم کرده اند به باطل، و از آن جمله اَخْبَارِ دُرُوغ [در مآخذ چاپی: دورغ] [مثل قَضَه حمزه] = حمزه نامه که متنی است افسانه ای [ورستم و اسفندیار و امثال اینهاست، و شکی نیست که شنیدن هیچیک از اینها خوب نیست و در حرمتش جرم مُشکِل [در مآخذ چاپی: مشکل] است، و احتیاط در دین، تَرک شنیدن هر چیزیست که فایده آخروی بر آن مَتَرَب نشود...». کتابِ مَقاماتِ خیری که در جهانِ اِسْلام اِشْتِهار و اِنْتِشاری فوق تَصَوُّر داشته است، از دیرباز با چنین داوری هائی روبرو بوده و از همان روزگارِ نگارشش به همین سوه تفاهم دُچار گردیده است. مرحوم حاج شیخ عَباسِ مَحَدِّثِ قُمی: (۱۲۹۴، ۱۳۵۹ هـ. ق.). رِضْوَانُ اللهِ تَعَالی عَلَیْهِ، در کتابِ کَثِیر الفَاوِیدَةِ الِکُبْرَى و الأَلْقَاب: (طهران: مکتبه الصُدُر، ۲ / ۱۷۹) آورده است:

«ذکر این خَلِکاتِ فی تَرَحُّمَةِ مُحَمَّد بنِ مُحَمَّد بنِ ظَفَر الصَّقَلی اِن الحافظ السلفی رأی الخریری فی جامع البصرة و حوَّله حلقه و هم يأخذون عنه المقامات؛ فسأل عنه؛ فقیل له: اِنَّ هذا قد وُضِعَ سُبْحاناً مِنَ الأکادِیْبِ وَهُوَ تَمْلِیهِ عَلی النَّاسِ؛ فَسَکَتَ و لم یبرح علیه. اِنتهی، و اِنی کُنْتُ فی عَنفوانِ الشُّبَابِ مَوْلِعاً بِمُطالَعَةِ هذا الکتاب، فَمرَّ اللهُ تَعَالی عَلَی بَرکاتِ اهلِ البیت ع. و مُطالَعَةِ اَحادیثِهِمْ و کَلِماتِهِمْ و مَواعِظِهِمْ اَنْ ظَهَرَ لِي اَنَّ مُطالَعَةَ هذا الکتابِ و اَمثالِهِ یَسُوِّدُ القَلْبَ و یَذْهَبُ بِضغایِهِ، و لَوْ ارَادَ اِنسانُ الأَدبِ و البِلاغَةَ و الفِصاحَةَ و الحِکْمَةَ و المَواعِظَ النَّافِعَةَ، فَعلَیهِ بکتابِ نَهْجِ البِلاغَةِ، فإِنَّ الفِقاوِثَ نِیْئَه و بَیْنَ سائِرِ الکُتُبِ، کَالْفِقاوِثِ بَیْنَ اَمیرِ المُؤْمِنِینَ عَلَیهِ السَّلَامُ. و سائِرِ النَّاسِ...»  
أبو یوسف عبد الوهاب سُبکی (۷۲۷- ۷۷۱ ق.). در کتابِ کَرَامَتِ حَبِیْبَاتِ الشَّافِعِیَةِ الِکُبْرَى: (تحقیق: عبد الفِتاحِ مُحَمَّد الحَلَو. و محمود مُحَمَّد الظَّنحی، ۸ / ۵۵)، در گزارشِ اَحْوَالِ «السُّبْحِ القَبِیهِ الصَّالِحِ الوَرَعِ الرَّاهِدِ اَبوالظَّاهر مُحَمَّد بنِ الحُسَینِ بنِ عبد الرَّحمنِ الأَنْصاری المَحَلی، خطیب جامع مصر العتیق» آورده:

«و خَرِی أَنَّهُ کَانَ لا یُحِبُّ مَقاماتِ الخریری و لم تُکُنْ فی کُتُبِهِ مَعَ کُتُبِها لِما فیها مِنَ الأَحادیثِ المُخْتَلَفَةِ.»

ریخته قلم خود شیخ شیراز باشد.<sup>۴۴</sup>

سعدی مُجاز بوده همه اینها را بنویسد،<sup>۴۵</sup> زیرا قهرمان و راوی مقامه، چندان تقیّدی به قیود تاریخی و زمانی و...ی مُتعارف ندارند و در مقامه پردازی نوعی سیالیّت و سیاریّت هست که مرزهای زمانی را به آسانی درمی نوردد و بسیاری از ناسازها را در خدمت داستان و داستان پردازی با هم آشتی می دهد.

در مقامات بدیع الزمان همدانی، نه راوی داستانها و نه قهرمان، هیچ یک در تنگنای زمان نیستند. عیسی بن هشام، راوی داستانهای بدیع الزمان و واگویه گر معاصر و معاشر قهرمان غالب مقامه ها، در المقامة الغیلائیة،<sup>۴۶</sup> هم روزگار فرزدق (ف ۱۱۰ ه. ق.) و ذوالرّمّة (ف ۱۱۷ ه. ق.) است. در المقامة القزوبیة،<sup>۴۷</sup> از هبازی اش در عزای نَعْرِ قزوین به سال ۷۵ ه. ق. یاد می کند. در المقامة الجاحظیة،<sup>۴۸</sup> از ابن مَقَفَع (۱۰۶ ه. ق. ۱۴۲ ه. ق.) و جاحظ (ف ۲۵۵ ه. ق.) گفت و گومی کند. در المقامة

«... کلمه «دیدند» را بعضی نُسخ نادان «دیدم» نوشته اند..... حال آنکه در عموم نُسخ قدیمه گُستان که اینجانب توانسته تَبِع نماید، بدون استثنا و حتی در غالب نُسخ جدیده مُتَقَنه مضبوطه که تا درجه ای از روی دَقّت کتابت شده، در حکایت مزبور، همه «دیدند» دارند، نه «دیدم»، و همچنین در نسخه گُستان چاپ آقای عبدالعظیم قریب گرگانی ص ۶۱ و در گُستان چاپ آقای فروغی ص ۵۵ نیز هر دو در عبارت مزبور، «دیدند» دارند، نه «دیدم»، که بدون شبهه و به بداهت عقل صواب همین است، لایغر: (سعدی نامه. مجله تعلیم و تربیت، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، بهمن و اسفند، ۱۳۱۶ ه. ش، ص ۷۸۸. با اصلاح یک سهو مطبعی؛ و مقالات علامه قزوینی، گردآورنده: ع. جزیره دار، ۳ / ۶۶۷. با اصلاح یک لغزش).

زنده یاد استاد عباس اقبال آشتیانی هم در همین باره قلم فرسوده است و به تَخَطُّهُ صَبِط «دیدم» که به تعبیری در تمام گُستانهای معمولی آمده پرداخته و ضبط «دیدند» را که باز به تعبیر او در نسخه های قدیم این کتاب آمده است تأیید فرموده: (سعدی نامه. مجله تعلیم و تربیت، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، بهمن و اسفند، ۱۳۱۶ ه. ش، ص ۶۳۷).

۴۴. این صَبِط «دیدم»، در یکی از کهن ترین و معتبرترین دستنوشته های گُستان شیخ نیز هست: (سنج: گُستان، ج یوسفی، ص ۶۰۰)؛ و چه استبعادی دارد که خود سعدی، بنا بر تَوَسُّع مشرب و فراخداری مُتَّبِع در مقامه نویسی، چنین نوشته باشد و پَسان تر به ملاحظه همان ایرادگیرهای تاریخ نگران به گردش قلمی آن را به «دیدند» بدل کرده باشد؟

در فاصله تألیف گُستان در ۶۵۶ ه. ق تا وفات شیخ شیراز در واپسین دهه سده هفتم هجری، فرصت فراخی از برای چنین قلم گردانی ها در اختیار بوده است؛ و یا حتمالاً، بعض دیگر دگرسانیهای نُسخ بوستان و گُستان سعدی را نیز بتوان محصول بازرگری و بازرگاری خود شیخ در این مجال قلم داد.

۴۵. پس لازم نیست در کنار خطای مفروض رونویسگران و... مثل زنده یاد استاد عباس اقبال آشتیانی: (سنج: سعدی نامه / مجله تعلیم و تربیت، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، بهمن و اسفند، ۱۳۱۶ ه. ش، ص ۶۳۶)، پای خطای حافظه شیخ را نیز به میان بکشیم!

۴۶. سنج: مقامات ابی الفضل بدیع الزمان الهمدانی، قلم لها و سُخ غوامضها: العلامة الشیخ محمّد عبده، ط: ۱۰، بیروت: دار المشرق، ۲۰۰۲ م، ص ۳۹ و ۴۲.

۴۷. سنج: همان، ص ۸۶.

۴۸. یکی از پژوهندگان قلمرو مقامه نویسی، بی التفات به خصیصه سیالیّت و سیاریّت تاریخی در مقامات، برای پروتشد از ناسازگاری تاریخی در این فقره، «۷۵» را به معنای «۳۷۵» گرفته است: (نگر: ابوالفتح الإسکندرئ: بقل مقامات بدیع الزمان و شخصیتته المجهولة، دکتور محمّد عبدالمنعم خلفا، ط: ۱، القاهرة: مكتبة أنجلو المصریة، ۱۴۱۶ ه. ق، ص ۴۴)، ولی معلوم نداشته است که:

أولاً، سایر ناسازگاریها و سیالیّتها و سیاریّتها را با چه ترفندی باید دور زد!

ثانیاً، آیا سرزمین قزوین در سال ۳۷۵ ه. ق، هم «نَعْرِ» دارالاسلام محسوب می شده است تا چنان غزا و جهادی معنی داشته باشد؟

راست گفت آنکه گفت: «حَفِظْتُ سَبِيًّا وَ غَايْتُ عَنكَ أَشْيَاء!»

۴۹. سنج: مقامات ابی الفضل بدیع الزمان الهمدانی، قلم لها و سُخ غوامضها: الشیخ محمّد عبده، ط: ۱۰، بیروت: دار المشرق، ۲۰۰۲ م، ص ۷۵.

خُلاصه عرض بنده در باب سعدی نیز، چیزی است از همین دست. آن حکایتهای سوانحی گُستان و بوستان هم، نه بُریده دفتر خاطرات و سفرنامه است، نه یادداشتهای ذروغین مردی کذاب و جَعال؛ آفرینشهای هنری و ادبی سُخنوری است مقامه پرداز که بسیاری از خوانندگان، سهلگیرانه در شگرذ حکایت گزاری اش باریک نشده اند.

اگر بپذیریم که سعدی ادامه دهنده سنت مقامه نویسی است، دیگر هیچ لزومی نخواهد داشت اشارت او را به تحصیل در بغداد و نظامیه، داده های تاریخی بینگاریم؛ به ویژه در جایی که حال و هوای معلومات و ملفوظات دینی وی نیز بیش از آنکه به یک دانش آموخته نظامیه ی بغداد بماند، به عموم همان مشایخ اهل خانقاه و اندرزگویان سُنت و اعطانه مُتَصَوِّفانه شایع در آن قرون می ماند و در آثار او از معلومات و ملفوظات شرعی، چیز خاصی که تفاوت دانش دینی وی را با عامه زُهاد و مُدکّران آن روزگار به رخ بکشد، دیده نمی شود. ذهن و زبان او، در این قلمرو، چونان ذهن و زبان همه آن کسانی است که در آن پهنه و قلمرو فرهنگی با فکر مُتَصَوِّفانه در مذهب اشعری تربیت می یافتند، بی هیچ نمودی از سرمایه مُعتدبه فقهی و حدیثی که در مدارس و به تعبیر امروزی: دانشگاههای رسمی بزرگی چون نظامیه ی بغداد اندوخته می شد.<sup>۴۱</sup>

اگر بپذیریم که سعدی ادامه دهنده سنت مقامه نویسی است، دیگر در حکایت معاشرت وی با «ابن جوزی» هم گری نخواهد بود و حاجتی نخواهد افتاد تا بگردیم و ابن جوزی دیگری غیر از ابن جوزی مشهور بیابیم<sup>۴۲</sup> تا از این رهگذر، تواریخ با هم سازگار شود.

اگر بپذیریم که سعدی ادامه دهنده سنت مقامه نویسی است، بر سر ماجراهای حضورش در مسجد جامع کاشغر هم، بیهوده با تواریخ و آیام در نخواهیم پیچید.

اگر بپذیریم که سعدی ادامه دهنده سنت مقامه نویسی است، حتی می توانیم احتمال دهیم خود وی از دیدار با عبدالقادر گیلانی (ف ۵۶۱ ه. ق.) هم سخن گفته باشد و آنچه در بعض نُسخ کهن گُستان آمده که «عبدالقادر گیلانی را رَحِمَهُ اللهُ عَلَیْهِ. در حرم کعبه دیدم...»،<sup>۴۳</sup>

۴۱. علامه شبلی نعمانی که خود در دانشهای اسلامی صاحب بصیرت و پُضاعتی درخور بود، خُرده بینانه بر عدم تناسب معلومات حدیثی شیخ سعدی با تحصیل رسمی در فضائی چون مدرسه نظامیه انگشت نهاده است: (نگر: شعور العجم، ۲ / ۲۱ و ۲۲).

البته استنباط خصوص حدیث خوانی سعدی در نظامیه، انسان که شبلی نعمانی بدان دست یازیده است: (سنج: شعور العجم، ۲ / ۳۴)، دُرُست به نظر نمی رسد: (و بر بدفهمی واژه «حدیث» در بیته از بوستان، مُبْتَنی است). لیک، به هر رو، این هست که هیچ نشانه روشنی از نوع تحصیلات رسمی دینی آنچنانی در آثار سعدی نمی بینیم.

۴۲. درباره آن گروه و این تلاش، نگر:

مقالات علامه قزوینی، گردآورنده: ع. جزیره دار، ۳ / ۶۵۶-۶۶۱: (یا: سعدی نامه / مجله تعلیم و تربیت، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، ۱۳۱۶ ه. ش، ص ۷۸۰-۷۸۴) و مقالات ادبی، همان، ۱ / ۲۷۰ و ۳۷۱: (یا: سعدی نامه / مجله تعلیم و تربیت، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، ۱۳۱۶ ه. ش، ص ۸۲۱-۸۲۲).

۴۳. در گُستان ویراسته شادروان استاد دکتر غلامحسین یوسفی: (ص ۸۷)، «عبدالقادر گیلانی را رَحِمَهُ اللهُ عَلَیْهِ. در حرم کعبه دیدند...» ضبط شده است.

علامه مُتَّبِع، محمّد قزوینی. رَحِمَهُ اللهُ عَلَیْهِ. نوشته است:

مقامه، جای این حساب و کتاب ها نیست؛ بدیع الزمان هم کاری به این حرفها ندارد!

این سیالیت و سیاریت، از دیده نقاد کلام و بازشناسندگان ویژگیهای سبکی و ساختاری مقامات بدیع هم البته نهان مانده<sup>۵۷</sup> و چیزی است که از آن باب، بر بدیع الزمان خُرده نگرفته اند، و نباید هم می گرفته اند.

اینک، آیا غریب است که شیخ سعدی شیرازی هم، در مقام مقامه پردازی، حظی از این سیالیت و سیاریت را در نمود آورده باشد؟

حتی زنگارنگی جغرافیائی داستانها که در گلستان و بوستان بسیار چشمگیر است، و در نگاه ابتدائی، حکایتگر فراخنای حیرت آور قلمرو جهانگردی شیخ شیراز، از مشخصات بارز تجربه های بزرگ مقامه نویسان پیش از سعدی است. نمونه را، زخدادهای همان مقامات بدیع الزمان در شهرها و نواحی پُرشمار و نامداری چون اصفهان<sup>۵۸</sup> و اهواز<sup>۵۹</sup> و باب الأبواب (در بند)<sup>۶۰</sup> و بخارا<sup>۶۱</sup> و بغداد<sup>۶۲</sup> و بصره<sup>۶۳</sup> و بلخ<sup>۶۴</sup> و جرجان<sup>۶۵</sup> و خلوان<sup>۶۶</sup> و دمشق<sup>۶۷</sup> و ساریه (ساری)<sup>۶۸</sup> و شیراز<sup>۶۹</sup> و قزوین<sup>۷۰</sup> و کوفه<sup>۷۱</sup> و مراغه<sup>۷۲</sup> و موصل<sup>۷۳</sup> و نیشابور<sup>۷۴</sup> و سیجستان<sup>۷۵</sup> و آذربایجان<sup>۷۶</sup> و شام<sup>۷۷</sup> واقع می شود.

در واقع، اگر بپذیریم که سعدی ادامه دهنده سنت مقامه نویسی است، بسیاری از آنچه تا به حال به عنوان جزئیات حیات شیخ شیراز مورد استناد و استشهاد بوده، در زمره مشکوکات یا مردودات واقع خواهد شد؛ و عمده موارد و گزاره های از آثار شیخ مورد استناد زندگینامه نگاشتی قرار خواهد گرفت که از قالب مقامه پردازی های وی بیرون باشد.

العراقیة،<sup>۵۰</sup> از مثنوی شاعر (۳۰۳-۳۵۴ هـ. ق.) سخن می دارد. در المقامة الحمدائیة،<sup>۵۱</sup> هم روزگار سیف الدوله ی حمدانی (۳۰۱ یا ۳۰۳-۳۵۶ هـ. ق.) است و در المقامة الناجمیة،<sup>۵۲</sup> از ابن العمید یاد می کند. در بعض مقامه ها<sup>۵۳</sup> نیز سخن از خلف بن أحمد (۳۴۴-۳۹۹ هـ. ق.) والی سیجستان، و أحياناً تصریح به معاشرت با او است که هم عصر خود بدیع الزمان بوده.<sup>۵۴</sup> پیدا است که جمع و توفیق همه این اشارات زمانی و تاریخی و معاشرتها و معاشرتها که در مقامات بدیع الزمان بدانها تصریح می شود، شدنی نیست.

بدیع الزمان حتی در مقامه واحد نیز گذر زمان را چندان مورد اعتنا قرار نمی دهد. در المقامة البشریة، در آغاز مقامه، پشربن عوانه ی عبدی که «صعلوک» است، پس از ازدواج با زنی، بلافاصله! و به اشارت او دل بستن دختر عموی خود می شود، و سپس درگیر ماجرائی نه چندان پیچیده که زمینه ازدواجش را با دختر عمو فراهم می سازد، لیک ناگاه سرو کله جوانی برومند بر سر راهش پیدا می شود که بزودی معلوم می گردد فرزند خود پشراست. از همان ازدواج سابق الذکر و پشراست دختر عمو را به آقازاده محترم تزویج می کند!<sup>۵۵</sup> با یک حساب سرانگشتی معلوم می توان کرد که مجموع این زخدادها باید پانزده بیست سالی به درازا کشیده باشد و همان طور که حاصل ازدواج پشراست در این مدت به جوانی برومند تبدیل شده، لابد دختر عموی مورد گفت و گو نیز در این مدت حسابی «ترشیده» و تزویج چنین پیردختری به آقازاده...!<sup>۵۶</sup> بگذریم!

۵۰. سنخ: همان، ص ۱۴۹.

۵۱. سنخ: همان، ص ۱۵۱.

۵۲. سنخ: همان، ص ۱۹۳.

۵۳. سنخ: همان، صص ۱۹۳ و ۱۹۸ و ۲۲۹ و ۲۳۵.

در ص ۲۳۸ نیز، اشارتی که به «سیجستان» رفته است، نگزنده است به فرمانروائی خلف بن أحمد در آن سرزمین.

۵۴. این خلف بن أحمد: (معروف به: خلف بانویه)، که در سیستان حکم می راند، از امیران و بزرگان دانش پرور روزگار بدیع الزمان و در اصل از فرمانروایان سلسله صفاری است. بدیع همدانی را از دستگاه و درگاه وی برخوردار بوده است و در ستایش او شعرها سروده و چیزی در خرد و عشر مقامات رایج بدیع الزمان را با او و ستایش او پیوند است.

نگر: دایرة المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب و... / ۱۰۱ و بدیع الزمان الهمدانی، مارون عبود، القاهرة: مؤسسه هندوای، ص ۳۶ و دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۱ / ۵۹۳ و ۵۹۴: (از درآیند «بدیع الزمان همدانی» به قلم آقای عنایت الله فاتحی نژاد) و: دانشنامه زبان و ادب فارسی، ۱ / ۷۴۶: (از درآیند «بدیع الزمان همدانی» به قلم آقای عنایت الله فاتحی نژاد) و: دانشنامه جهان اسلام، ۲ / ۵۵۸: (از درآیند «بدیع الزمان همدانی» به قلم استاد علیرضا ذکاوتی فراگزی).

۵۵. سنخ: مقامات ابی الفضل بدیع الزمان الهمدانی، قلم لها و شرح غوامضها: الشیخ محمد عبده، ط: ۱۰، بیروت: دار المشرق، ۲۰۰۲، م، ص ۲۵۰، ۲۵۸.

۵۶. این داستان، از جهتی، یادآور افسانه دختر حکیم فردوسی علیه الرحمه است که به گزارش افسانه آلود نظامی غرضی سمرقندی، در چهارمقاله: (ج دکتر محمد معین، ص ۷۵)، «استاد ابوالقاسم فردوسی... از عقب، یک دختر بیش نداشت، و شاهنامه به نظم همی کرد، و همه امید او آن بود که از صیله آن کتاب جهاز آن دختر بسازد!»

بر این افسانه نژد، خُرده های خرد پیوسته گرفته اند؛ و از آن جمله، اینکه:

«... دختری در جوانی روز به شوهر دهند، نه در هنگام پیری... و کدام پدر است که... صله موهوم محتمل را که ۲۵ یا ۳۰ سال بعد به دست می آید، جهیز دختر خود قرار دهد؟ (... که از باد و باران... ج: ۱، تهران: انتشارات حافظ، ۱۳۶۸ هـ. ش، ص ۱۰۱ / از گفتار زنده یاد دکتر احمد علی زحانی بخارانی، زیر نام شاهنامه برای دریافت صله شروده نشده است).

آری، گویا در این داستان پردازی ها، واقعیتی به نام گذر زمان را بر مخدرات، پُروقعی نمی نهاده اند!

و... خلاصه، بعضی عرفیات و عادات امروزی، ریشه های بسیار کهن دارد!

۵۷. سنخ: ادبای العرب فی الأعراس العباسیة، بطرس البستانی، ط. دار مارون عبود، ص ۳۹۲.

۵۸. سنخ: مقامات ابی الفضل بدیع الزمان الهمدانی، قلم لها و شرح غوامضها: الشیخ محمد عبده، ط: ۱۰، بیروت: دار المشرق، ۲۰۰۲، م، ص ۵۱.

۵۹. سنخ: همان، صص ۵۵ و ۷۸.

۶۰. سنخ: همان، ص ۱۱۸.

۶۱. سنخ: همان، ص ۸۲.

۶۲. سنخ: همان، صص ۱۰، ۵۹ و ۹۶ و ۱۲۷ و ۱۵۷ و ۲۰۷ و ۲۱۵.

۶۳. سنخ: همان، صص ۶۳ و ۱۰۴ و ۱۲۱ و ۱۳۰ و ۱۶۴ و ۱۹۷.

۶۴. سنخ: همان، ص ۱۴.

۶۵. سنخ: همان، صص ۵ و ۴۶.

۶۶. سنخ: همان، ص ۱۷۱.

۶۷. سنخ: همان، ص ۹۲.

۶۸. سنخ: همان، ص ۲۳۳.

۶۹. سنخ: همان، ص ۱۶۸.

۷۰. سنخ: همان، ص ۸۶.

۷۱. سنخ: همان، ص ۲۵.

۷۲. سنخ: همان، ص ۱۸۷.

۷۳. سنخ: همان، ص ۹۹.

۷۴. سنخ: همان، ص ۱۹۹.

۷۵. سنخ: همان، ص ۱۸.

۷۶. سنخ: همان، ص ۴۳.

۷۷. سنخ: همان، صص ۲۲۳ و ۲۳۶.

آنجا که می فرماید: «سعدی اینک به قَدَم رفت و به سَر باز آمد / مُفتی ملّتِ اصحابِ نظر باز آمد / سالها رفت مگر عقل و سُکون آموزد / تا چه آموخت کزان شیفته تر باز آمد... / خاک شیراز همیشه گلِ خوشبوی دهد / لاجرم بلبُلِ خوشگوی دگر باز آمد»<sup>۸۱</sup> یا «خوشا سپیده دمی باشد آن که بینم باز / رسیده بر سرِ الله اکبر شیراز / ...»<sup>۸۲</sup> هم به گمانِ مُحَصِّل این سواد، از سَفَرهای خود حکایت می کند.

حتی می توان برخی از بلادی را هم که به آنها سَفَر کرده است و دیده، - دست کم: یا حتمالاً - تعیین کرد.

نمونه را، وقتی در بوستان، در سببِ نظمِ کتاب می گوید:

در اقصایِ گیتی بگشتم بسی  
به سر بُردم ایام با هر کسی

تَمَّع به هر گوشه ای یافتم  
ز هر خرمی خوشه ای یافتم

چو پاکانِ شیراز خاکی نهاد  
ندیدم؛ که رحمت برین خاک باد!

تَوَلَّی مردانِ این پاک بوم  
برانگیختم خاطر از شام و روم

دریغ آدم زان همه بوستان  
تهیدست رفتن سوی دوستان

به دلِ گفتم از مصر قند آورند  
برِ دوستانِ آرمانی<sup>۸۳</sup> بزند

مرا گر تهی بود از آن قند دست  
سخنهای شیرین تر از قند هست...<sup>۸۴</sup>

خود، قرینه ای تواند بود بر احتمالِ قویِ سَفَرِ شیخ شیراز به «شام» و «روم».

در همان غَزَلِ «سعدی اینک به قَدَم رفت و به سَر باز آمد...»، وقتی می فرماید:

میلش از شام به شیراز به خسرو مانست  
که به اندیشه شیرین ز شکر باز آمد<sup>۸۵</sup>

نمونه را، در این که سعدی مردی است سَفَر کرده و جهاندیده، گویا هیچ جای تردید نباشد؛ چه این نکته ای است که بیرون از قالبِ مقامه پردازی های وی نیز در آثار او جلوه گراست.

علاوه بر بعضی تصریحاتِ وی، تصاویرِ جاندار و بی عَبار و فراوانی که از سَفَر و کاروان و ساربان و بار بستن و کوچ و تشنگی در بیابان و مانند اینها، در آثار او موج می زند،<sup>۷۸</sup> همه مؤید این استنباط است.<sup>۷۹</sup>

تصریح به دوری از شیراز را حتی در غَزَلِ شیخ می توان یافت.

در غزلی به آغاز «گرم ز محبتت بمیرم / دامن به قیامت بگیرم» فرموده است:

ای بادِ بهارِ عَنبرینِ بوئ  
در پایِ لطافتِ تو میرم

چون می گذری به خاکِ شیراز  
گو من به فلان زمین آسیم<sup>۸۰</sup>

۷۸. نمونه هایی از تَصَوُّرات و تصاویرِ سَفَری و کاروانی پُرشمارِ سعدی، که در سروده های وی بازتابه، از این قرار است:

\* یار بارافاده را در کاروان بگذاشتند / بیوفایان که ترسندند بارِ خویش را! (غَزَلهای سعدی، به تصحیح: دکتر غلامحسین یوسفی، به اهتمام: دکتر پرویز آتابکی، ج: ۱، ۱۳۸۵ ه. ش، ص ۲۹۵).

\* ساربان! آهسته رو کارام جان در محلمست / چارپایان بار ترپشتند و ما را بردست: (همان، ص ۳۰۶).

\* ساربان! جمالِ کعبه گجاست ؟ / که بگردیم در بیابانش! (همان، ص ۱۵۹).

\* سَفَرِ قَبله درازست و مجاور با دوست / روی در قَبله معنی به بیابان نرود: (همان، ص ۶۳).

\* جمالِ کعبه چنان می دواندم بنشاط / که خارهای مُغیلاں خیر می آید: (همان، ص ۱۰).

\* چه روی است آن که پیش کاروان است / مگر شمععی به دست ساروان است: (همان، ص ۱۵۱).

\* سَفَرِ دراز نباشد به پای طالبِ دوست / که زنده آبدست آدمی که گشته اوست: (همان، ص ۱۵۳).

\* سَفَرِ دراز نباشد به پای طالبِ دوست / که خارِ دشتِ مَجَبَّتِ گُلست و زِیحانست: (همان، ص ۱۴۶).

\* کاروان می رُود و بارِ سَفَر می بَنَدند / تا دگر باره که ببند که به ما پیوندند

... ساربان! زخت مینه بر شتر و بار میند / که درین فرخه بیچاره آسیری چندانند: (همان، ص ۳۰۵).

\* ای ساربان! آهسته رو کارام جانم می رُود / وان دل که با خود داشتم با دلستانم می رُود: (همان، ص ۳۰۷).

\* می رُوم و ز سر خسرت به قفا می نگرم / خبیر از بای ندازم که زمین می سپرم

می رُوم بی دل و بی یار و یقین می دانم / که من بی بی یار، نه مُرد سَفَر!

پای می پیچم و چون پایِ دلم می پیچد / بار می بندم و از بار فرو بسته ترم: (همان، ص ۲۱۷).

\* به شکر آن که تودر خانه ای و اهلست پیش / نظر دروغ مدار از مسافرِ درویش: (کلیاتِ سعدی، ط. مظاهرِ مُصَفَّاء، ص ۸۲۸).

از کسانی که به دلالتِ قَطعی یا مُحتمَلِ واژگانِ سَفَریِ شیخ سعدی بر سوانح راستین حیاتش، توجُّه کرده و توجُّه داده اند، آقای دکتر محمد دهقانی است در: نگاه نو، ش ۱۰۱، ص ۱۰۲ و ۱۰۳.

۷۹. تنها مجموعه ای از غَزَلِ شیخ را نگر در: کلیاتِ سعدی، ط. مظاهرِ مُصَفَّاء، ص ۸۶ و ۸۹.

این غَزَلِ شیخ، یا حتمالاً با آنچه در باب سَفَریِ شیخ سعدی و انبساطِ وی در سلاسلِ قُتُوت گفته می شود: (سنج: سعدی شناسی، دفتر شانزدهم، شیراز، ۱۳۹۲ ه. ش، ص ۱۱۱ / ۱۲۲ / گفتار استاد

دکتر محمد رضا شفیعی گدکنی، زیر نام سعدی در سلاسلِ جوانمردان) نیز پیوند نیست.

۸۰. کلیاتِ سعدی، ج امیر کبیر، ص ۵۵۷، غ ۳۹۵.

آقای دکتر محمد علی همایون کانونیان، نوشته است: «این غزل شاید تنها غزلِ سعدی باشد که

۸۱. وضوحاً دور از شیراز گفته شده است: (سعدی: شاعرِ عشق و زندگی، ج: ۱، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۵ ه. ش، ص ۳۳۷).

۸۲. غَزَلهای سعدی، به تصحیح: دکتر غلامحسین یوسفی، به اهتمام: دکتر پرویز آتابکی، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۵ ه. ش، ص ۲۱۷ / ۲۱۸.

۸۳. غَزَلهای سعدی، ج یوسفی، ج: ۱، ص ۶.

۸۴. آرمانی: آرمان، زهاورد، تحفه سَفَر، سوغات.

۸۵. بوستان، ج یوسفی، ص ۳۷.

۸۶. غَزَلهای سعدی، ج یوسفی، ج: ۱، ص ۲۱۸.



وانگهی، گیریم سعدی چنین سعی داشته و در چنان اوهامی مستغرق بوده باشد!... آنک:

أولاً، آیا سعدی، با آنهمه زیرکساری و هوشیاری و فطانت معهود که از سخنش می‌ریزد!، چندان گول و بیخبراز همه جا. و به تعبیری، «فریفته خیال» خویش<sup>۹۲</sup> بوده است که نمی‌دانسته فضایی دربار سلغریان که گیلستان و بوستان را به حضورشان عرضه داشته و دیگر مردمان خاکی نهاد شیراز، این اندازه از احوال او و جهان پیرامونشان باخبرند که مدعیات خیالبافانه او را به ریش نگیرند، بل ریشخندش کنند و...؟!

ثانیاً، گیرم سعدی غافل بوده؛ فضایی دربار سلغریان که گیلستان و بوستان را می‌دیده‌اند و مدعیات ناساز شیخ شیراز را می‌شنیده‌اند، چگونه این توهمات. بالفرض. «دن کیشوت وار» را بی‌پاشخ می‌نهاد و شیخ و اندرزگوی متوهم خیالباف را سکه یک پول نمی‌کرده‌اند؟!

شاید بیراه نباشد برای تحصیل و تصدیق تفسوری روشن‌تر از حال و هوای دربار سلغریان، به نمونه‌ای از خرده‌بینی‌ها و نکته‌سنجی‌های ادبی آن درگاه که از رهگذر گزارش بی‌عبار آن در کتاب کرامند المعجم فی معاییر اشعار العجم شمس قیس رازی به دست ما رسیده است، نظری بیندازیم تا معلوم‌تر گردد باشندگان دربار سلغری مردمانی نبودند که هر «دن کیشوت» متوهمی را مورد «پشتیبانی مادی و معنوی» قرار دهند<sup>۹۳</sup> و...

شمس‌الدین محمد بن قیس رازی که در بوجوحه فتنه مغول و آشوب سربازان چنگیز و بجران انقلاب آن مردم چهرگان و برانگرو خونریز، از دست آنان به اقلیم پارس گریخته بود و در کنف حمایت اتابک سلغری روزگار می‌گذرانید، در کتاب عذیم النظیر المعجم فی معاییر اشعار العجم. که بحث یکی از حسنات فرهنگی دربار فرهنگ پرور سلغریان بشمار است و از نفاس مؤلفات معاصر با جوانی سعدی ما، نوشته است:

«... باید که شاعر مجید و کاتب فاضل، نظم و نثر خویش را از الفاظ ذرات و جهبین کی چون آن را از قرینه جدا کنی، قبیح باشد، پاک دزد و اگر ازین جنس ضرورت افتد، میان لفظ دعا و ذکر ممدوح فاصله‌ای درآرد؛ چنانک گوید: مجلسست بی می مباد و گوشت بی سماع مباد!

به «دن کیشوت» مانند کرده‌اند؛ چرا که «دن کیشوت». آنسان که خود آقای دهقانی هم بیش‌و کم گزارده‌اند: (نگر: نگاه نو، ش ۱۰۱، ص ۱۰۲)، در کتاب بی‌سوانتیس. و آثار سینمایی مقتبس از آن، مرکزی است خشک مغز و بیخرد، با پلاستی خنده‌آور و مستحق تمسخر!

و از همین رو، وقتی از سفرهای دن کیشوت وار سعدی، سخن می‌گوئیم، آنچه در ذهن مخاطب تداعی می‌گردد، «سفرهای آبلهانه...» است! چیزی که بی شک در غالب فقره‌های آن گفتار نیز مقصود جناب دهقانی نبوده است.

۹۲. در گفتار پیشگفته مطبوع در نگاه نو: (ش ۱۰۱، ص ۱۰۱-۱۰۸)، یک جا: (ص ۱۰۶)، این پایه و اندازه از فریفتگی و پندازدگی «دن کیشوت وار» از سعدی نفی می‌شود و جای دیگر: (دزست در صفحه سپسین / ص ۱۰۷)، در حق او اثبات می‌گردد؛ فلا حظ.

۹۳. نگاه نو، ش ۱۰۱، ص ۱۰۱.

آیا ذکر «شام» تصادفی و برای مضمون‌سازی است؟!

آنجا که در عزلی می‌فرماید:

همه قبیلۀ من عالمان دین بودند  
مرا معلم عشقی تو شاعری آموخت،<sup>۹۴</sup>

نیز، مقام، مقامه پردازی نیست و دلیلی برای تردید در مدلول اشارت شیخ نداریم.

این‌گونه مواد و موارد، با آنچه در حکایت بیتخانه سومنات و جامع کاشغر و نظامیه بغداد و معاشرت با ابن جوزی و مفاوضت در حجره بازارگان در کیش و امثال اینها آمده است و در پرتو چارچوبهای هنر مقامه نویسی سعدی باید تحلیل شود، متفاوت است.<sup>۹۵</sup>

سعدی در زمانه‌ای می‌زیست که فن مقامه پردازی و کتابهای «مقامات» از برای خواص اهل فرهنگ بغایت آشنا بود. تنها نگاهی به شمار کسانی که مقامات خربری را از خربری بصری سماع کرده بودند،<sup>۹۶</sup> بسنده است تا روشن دازد ما از چه پدیده جهانگیری در فراخانی عالم اسلامی سخن می‌گوئیم!

سعدی در چنین زمانه‌ای بوستان و گیلستان را پدید آورده و برخلاف مدعای بعض معاصران ما، به هیچ روی گمان نمی‌کنم که «نهایت سعی خود را به کار برده است تا مخاطبانش باور کنند که سفرها و ماجراهایی که نقل می‌کند حقیقتاً برایش رخ داده‌اند»<sup>۹۷</sup>؛ و نیز نمی‌پندارم که «شاعر شیرازی... آنچه را در کتابها خوانده یا در خیالات خود پرورده، عین حقیقت پنداشته و با افتخار برای ما گزارش کرده است»<sup>۹۸</sup>.

دست کم، این بنده، در آثار و اخبار شیخ شیراز، نشانه روشنی از چنان سعی باطل مزعوم یا توهم زدگی «دن کیشوت وار»<sup>۹۹</sup> موهوم ندیده است.

۸۶. گلیات سعدی، ج امیرکبیر، ص ۲۲۳، ش ۲۲.

۸۷. آقای دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان، در سعدی: شاعر عشق و زندگی: (ج: ۱، ص ۸۰)، بوضوح از این تفاوت غفلت کرده است و گزاره‌ای چون «همه قبیلۀ من عالمان دین بودند» را با داستان تحصیل شیخ در مدرسه نظامیه بغداد به یک چوب می‌راند.

۸۸. بنا بر گفت و شنودی که در سال ۵۱۴ هـ. ق. میان قاضی جابر بن هبیه الله و خربری رفته است، تا آن روزگار خربری برای کسانی که مقامات را بر او قرائت می‌کرده‌اند، بر هفتصد دستنویس مقاماتش، به خط خویش گواهی قرائت و تأیید نوشته بوده است.

نگر: معجم الأدباء یا قوت خموی بغدادی، ط. إحسان عباس، بیروت: دار الغرب الإسلامی، ۵ / ۲۲۰۴ و ۲۲۰۵ و طبقات الشافعیة الكبرى سبکی، ط. عبدالفتاح محمد الحلو. و محمود محمد الطنحانی، ۷ / ۲۶۸.

۸۹. نگاه نو، ش ۱۰۱، ص ۱۰۶. از گفتار دکتر محمد دهقانی.

۹۰. نگاه نو، ش ۱۰۱، ص ۱۰۷. از گفتار دکتر محمد دهقانی.

۹۱. تعبیر «دن کیشوت وار» را بناخواسب خویشستن، به کار گرفتیم؛ چون فاضل ارجمند، آقای دکتر محمد دهقانی، و فقه الله تعالی لیمان حبیب و تریضی، آن را به کار گرفته‌اند، بل در سرنویس گفتار خود نهداده‌اند: «سفرهای دن کیشوت وار سعدی»: (نگاه نو، ش ۱۰۱، ص ۱۰۸-۱۰۹). ایشان در گفتار خویش بر سر آن بوده‌اند تا همانند بهانی در میان «دن کیشوت» و سعدی بجویند و باز نمایند. مرا سرداوری در آن باب نیست. سخنم درباره‌ی واژه «دن کیشوت وار» است که خواه ناخواه تداعی ناخوشی در ذهن دارد. معاصران ما اینجا و آنجا کسانی را، از چشم انداز تلاوت و غبازت و گولی،



**تَوَجُّهُهُ بِهٖ اَتَّكَايِ اَلدَّبِي شَيْخِ سَعْدِي بِرِ اَسْلُوبِ مَقَامَاتِي وَ شِگَرْدِهَائِي مَقَامَهٗ پَرْدَايِي، مَا رَا بِهٖ كَلِّیْ اَزِ اَيْنِ بِي نِيَازِ مِي كُنْدِ كِهٖ اَوْ رَا يَا كَرَارِ شِگَرِ رُخْدَاةِ هَايِ عَيْنِي حَيَاتِ خويش و ديگران بينگاريم و يَا دُرُوعْبَافِي كِهٖ دَرِ سَوْدَايِ سَوْدِي، نَابُودِهٖ رَا بُوْدِهٖ فَرَا نِهْمُودِهٖ يَا دَرِ پِي كَتْمَانِ واقعياتي و مثلاً - به قول «ناصر پور پيرار» - كَتْمَانِ واقعيّتِ شرم آور گذشته زندگاني خويش؟! بَرآمَدِهٖ اسْت. سَعْدِي، پَدِيدَهٗ دِيگَرِي اسْت.**

و مرا در خدمت پادشاه سعید، اتابک سعد. تَعَمَّدَهُ اللهُ بِعُقْرَانِهٖ وَ اَلْبَسَهُ حَلْلَ رِضْوَانِهٖ. . وقتی ازین نوع نادره‌ای افتاد کی با جماعت حجاب و امرا در خدمتش نشستند بودیم و از هر جنبش سخن می‌رفت؛ من برحالی که دیگری می‌گفت، از سربیی خویشتنی گفتم: «تا دشمن خداوند، اتابک، کور شود!». اتابک خداش غریقی رحمت گرداناد! تیز در من نگرشت و تبسیمی بکرد! من از آن نظر او منتنیه شدَم و چنان از دست در افتادم کی از خجالت خواستم کی به زمین فروشدَمی! و تا یک ماه شرم می‌داشتم کی نیک به روی مبارک او نگاه کنم. مگر او رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ رَحْمَةً وَاَسْعَةً. اَثَرِ اَنْ خجالت در بَشْرَهٗ مِنْ مَشَاهِدِهٖ مِي فَرَمُود. بَعْدَ اَزِ چَند رُوز تَشْرِيفِي خُوب و اَسْتَرِي نِيكُو و مُهْرِي زَرَرُ فَرَسْتَاد تَا بِهٖ لَطَائِفِ سَخْنِ و لَوَاطِفِ غَرِيْبِ نَوَازِي مَرَا دَرِ كَارِ اَوْرُودِ و خَدَشَهٗ

آن تشویر کی به روی دل من مانده بود، مُتَدَمِّلِ گردانید. ۹۵ و ۹۶

آری، باشندگان دربار سلغری و خود اتابک تُرک تبار، چنین مردمانی بوده‌اند سخن سنج و دقیقه‌شناس. در آن پیشگاه که حتی مرد باریک بینی چون شمس قیس رازی نیز پروای زبر و زبر و چون و چند کلام خویش را دازد، آیا «دُن کیشوٹ» بازی و «دُن کیشوٹ» مآبی خریداری تواند داشت؟!

باری، گمان می‌کنم در دستگاه سلغریان این اندازه تَفَطَّن داشته‌اند که حکایات اسلوب مقاماتی را، نه داده‌های تاریخی بینگارند و نه اکاذیب و مُفْتَرَاتِ.

اینکه امروز آن حکایات را عین وقایع تاریخی قلم دهیم، یا بافته‌های دُرُوعین و تَوَهْمَاتِي که شیخ به علتی اصرار در واقع فرامایانند نشان داشته است، داوریهائی افراطی یا تفریطی است و به گمان من.

۹۴. مَهْر: کيسهٔ سربه مهر مَحْتَوِي مَبْلَغِ مُعْتَنِي زَرَا سِيم.

۹۵. مُتَدَمِّلِ گردانید: اَلنِّيَامِ داد، بيهود بخشید.

۹۶. اَلْمُعْجَمِ فِي مَعَايِرِ اَشْعَارِ الْعَجَمِ، به تصحيح: عَلَا مِهٖ مُحَمَّدِ بِنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ قُرُونِي، وَ تَصْحِيحِ مُجَدِّدٍ: اَسْتَاد [مُحَمَّدِ تَقِي] مَدْرَسِ رَضَوِي، وَ تَصْحِيحِ مُجَدِّدٍ: دَكْتَرِ سَيروسِ شَمْسِيَا، ج: ۱، تَهْران: نَشْرِعِلْم، ۱۳۸۸ هـ. ش، ص ۲۱۳.

ناشی از عَدَمِ اَلتَّفَاتِ به سِرِشْت و چارچوبِ مَقَامَاتِي حَكَايَاتِ سَعْدِي و يَا نَاشِي اَزِ عَدَمِ اَلتَّفَاتِ بِهٖ لَوَازِمِ اَيْنِ چارچوب و سِرِشْت. ۹۷. اَيْنِ بِي اَلتَّفَاتِي هَا نِيْزِ اَلْبَتَّهٗ سَابِقَهٗ اِي دَرَازِ دَارِد!

برآنان که دربارهٔ سَعْدِي و اَمَثَالِ سَعْدِي چُنْان داوريهائي افراطی یا تفریطی کرده‌اند، زیاده خُرده نتوان گرفت؛ چه:

تُقَادِ بِزَرِكِ سَخْنِ سَنَجِ وَ صَيْرُفِيَانِ پيشرو کلمه و کلام و سخن شناسان سترگ پیشین نیز گاه در زمین و زمينهٔ فِهْمِ مَقَامَهٗ و لَوَازِمِ اَنْ، سَخْتِ قُرُو لَغْزِيْدِهٖ اَنْد.

نمونه را، ضياء الدين أبو الفتح نصرالله ابن أبي جَرَرِي (ف: ۶۳۷ هـ. ق.) در کتاب نَفِيسِ الْمَثَلِ السَّائِرِ فِي اَدَبِ الْكَاتِبِ وَ الشَّاعِرِ، اَنْجَا كِهٖ بِهٖ عِيَاظِ سَنَجِي سُرُودِهٖ هَايِ اَبُو عَبَادَهٗ يُّحْثَرِي وَ اَبُو الطَّيِّبِ مُنْتَبِي دربارهٔ «شیر» می‌پردازد، ۹۸. بَحْثَرِي رَا سَخْتِ مُتَأَثِّرًا «بِشَرِّبِ عَوَانَهٗ» دَرِ سُرُودِهٖ اَشِ دَرِ بَابِ شِيْرِ قَلَمِ مِي دِهْدُ و دربارهٔ ايسْتَارِ هَرِيكِ اَزِ اَنْ دُو سَخْنُورِ شَكْفَتِيكَارِ نَسَبِ بِهٖ چَكَا مَهٗ «بِشَرِّبِ عَوَانَهٗ» سَخْنِ مِي كُوِيْد، بِهٖ زَعِمِ اَنْكِهٗ «بِشَرِّبِ عَوَانَهٗ» سَرَايِنْدِهٖ اِي بُوْدِهٖ اسْتِ مُقَدَّمِ بَرِ اَنْ دُو سَخْنُورِ كِهٖ اَنْ دُو بِزَرِكِ دَرِ سَرَايِشِ هَايِ خُوِيْشِ بِهٖ چَكَا مِهٖ اِي اَزِ اَوْ نَظَرُو وُوقُوفِ دَاشْتِهٖ اَنْد؛ ۹۹. حَالِ اَنْكِهٗ «بِشَرِّبِ عَوَانَهٗ»، جُزْ فَهْرَمَانِ خِيَالِي وَ مِخْوَرِ پِنْدَارِيْنِ مَقَامَهٗ اِي اَزِ مَقَامَاتِ بَدِيْعِ الزَّمَانِ هَمْدَانِي ۱۰۰ وَ جُزْ بَرِ سَاخْتِهٖ ذِهْنِ اَيْنِ مَقَامَهٗ نِگَارِ نَوَاوَرِ نِيْسْت. ۱۰۱. بِهٖ قَوْلِي، چَكَا مِهٖ اَوْ دَرِ بَابِ شِيْرِنِيْزِ، شِعْرِي

۹۷. نمونهٔ عَدَمِ اَلتَّفَاتِ بِهٖ لَوَازِمِ اَيْنِ سِرِشْت و چارچوب، همان گفتار پيشگفتهٔ جناب آفای دکتر محمّد دهقانی: (نگاه نو، ش ۱۰۱، ص ۱۰۶، ۱۰۷) است که علی زغم تَوَجُّهُ كَرْدَنِ و تَوَجُّهُ دَاْدَنِ بِهٖ چارچوبِ مَقَامَاتِي حَكَايَاتِ سَعْدِي، بَا زَا شِعْرِي تَبْلِيغِ شَيْخِ شِيْرَا زِ دَرِ وَاَقِعِ نَمَانِي وَ فَرِيْفَتِگِي وَي بِهٖ خِيَالَانِشِ سَخْنِ مِي دَارِنْد: (همان، همان ش، ص ۱۰۶ و ۱۰۷) و در واقع، سَعْدِي رَا، بِي تَعَاوُفِ، فَرِيْفَتِهٖ اِي فَرِيكَارِي شِنَاسَانْد!

۹۸. نِگَر: الْمَثَلِ السَّائِرِ، ط. اَحْمَدِ حَوْفِي وَ بَدَوِي طَبَا نِه، ۲۸۴ / ۳، ۲۸۸.

۹۹. سَنَج: اَدْبَاءِ الْعَرَبِ فِي الْأَعْضُرِ الْعَبَّاسِيَّةِ، بِطَرَسِ الْبُسْتَانِي، ط. دَارِ مَارُونِ عَبْتُود، ص ۳۹۶.

۱۰۰. نِگَر: مَقَامَاتِ اَبِي الْفَضْلِ بَدِيْعِ الزَّمَانِ هَمْدَانِي، قَدَّمْ لَهَا وَ سَخَّحَ عَوَا مِضْهَا: الشَّيْخُ مُحَمَّدُ عَبْدِهٖ، ط: ۱۰، بِيْرُوت: دَارِ الْمَشْرِقِ، ۲۰۰۲ م، ص ۲۵۸، ۲۵۹.

۱۰۱. سَنَج: اَدْبَاءِ الْعَرَبِ فِي الْأَعْضُرِ الْعَبَّاسِيَّةِ، بِطَرَسِ الْبُسْتَانِي، ط. دَارِ مَارُونِ عَبْتُود، ص ۳۹۲ و ۳۹۴ وَ الْأَعْلَامُ خِيْرَالذِّهْنِ زَرِكَلِي، ط: ۵۵ / ۲، ۱۵.

در منابع کهنی چون مَفْضَلِيْنَاتِ مَفْضَلِ صَبِي وَ طَبَقَاتِ اِبْنِ سَلَامِ وَ الشُّعْرُ وَ الشُّعْرَاءُ وَ عُيُونِ الْأَخْبَارِ اِبْنِ قُتَيْبَهٗ ي دِيْوَرِي وَ خَمَاسَهٗ ي اَبُو تَمَامِ وَ خَمَاسَهٗ ي بَحْثَرِي وَ اَلْبِيَانِ وَ اَلتَّبِيْنِ. مَشْهُورِ بِهٖ اَلْبِيَانِ وَ اَلتَّبِيْنِ. وَ اَلخِيَوَانِ جَا حِظِ وَ اَلعَقْدِ الْفَرِيدِ اِبْنِ عَبْدِ رِبَّهٖ وَ اَلكَا مِلِّ مَبْرُودِ وَ تَارِيْحِ طَبْرِي وَ الْأَغَانِي اِي اَبُو الْفَرَجِ اَصْفَهَانِي وَ اَلْمَوْشِحِ فَرَزْدَانِي وَ اَلفَهْرَسْتِ مُحَمَّدِ بِنِ اِسْحَاقِ تَدِيمِ وَ مَرُوجِ اَلذَّهَبِ مَسْعُودِي وَ اَمَالِي اِي قَالِي، نَامِ وَ نَشَانِي اَزِ اَيْنِ «بِشَرِّبِ عَوَانَهٗ» نِيْسْت. سَنَج: اَدْبَاءِ الْعَرَبِ فِي الْأَعْضُرِ الْعَبَّاسِيَّةِ، بِطَرَسِ الْبُسْتَانِي، ط. دَارِ مَارُونِ عَبْتُود، ص ۳۹۵.

در منابعی چون العمدی ابن زینبی قیروانی و زهر الاداب خضری قیروانی و معجم الأدياء ياقوت حموی و وفيات الأعيان ابن خلكان و وفيات الأوفياء ابن شاکر کتبی هم که پس از مقامات بدیع الزمان پدید آمده‌اند، چنان تلقی و بنداری که «بشربین عوانه» را از سرایتندگان راستین عرب قدیم بشمارد دیده نمی‌شود. سَنَج: اَدْبَاءِ الْعَرَبِ فِي الْأَعْضُرِ الْعَبَّاسِيَّةِ، ط. دَارِ مَارُونِ عَبْتُود، ص ۳۹۵. اَبُو الْقَاسِمِ حَسَنِ بِنِ يَشْرَأْمِدِي: (ف: ۳۷۰ هـ. ق.) که در کتاب المُوازَنَةِ بَيْنِ شِعْرَائِي تَمَامِ وَ اَلْحِثْرِي اَشِ دَرِ بِي نَشَانِ دَاْدَنِ تَأَثَّرَاتِ وَ سَرَقَاتِ بَحْثَرِي بُوْدِهٖ اسْت، اَزِ چَكَا مَهٗ «بِشَرِّبِ عَوَانَهٗ» وَ تَأَثَّرِ بَحْثَرِي اَزِ اَنْ هِيْجِ سَخْنِي نَمِي دَا زِد. قَاضِي عَلِي بِنِ عَبْدِ الْعَزِيْزِ جُرْجَانِي: (۲۹۰، ۳۶۶ هـ. ق.) هَمِ دَرِ كِتَابِ اَلْوَسَا طَةِ بَيْنِ الْمُنْتَبِي وَ اَلْحُصُومِهٖ، بِهٖ مَنَاسِبَتِ بَحْثِ اَزِ سُرُودِهٖ هَايِ مُنْتَبِي وَ بَحْثَرِي دَرِ بَابِ شِيْرِ، اَزِ چَكَا مَهٗ «بِشَرِّبِ عَوَانَهٗ» يَادِي نَمِي كُنْد. جَا ي اِي بُوْدِهٖ اسْت كِهٖ هَمِ اَمْدِي وَ هَمِ قَاضِي جُرْجَانِي اَزِ اَيْنِ سَرَايِنْدِهٖ وَ اَيْنِ چَكَا مِهٖ يَادِ كُنُنْد وَ هَمِيْنِ يَادِ تَكْرَدِ نَشَانِ، كُوِيَا ي اَنْ شُخْرَدِهٖ

هرچند به باور پطرس بُستانی (۱۳۱۶، ۱۳۸۹ ه. ق.) «در کتاب اُدیاء العَرَب فی الأَعصر العَباسیَّة: حیاتهم. آثارهم. نقد آثارهم»<sup>۱۱۰</sup>، چکامه‌ای که بدیع الزمان از قول بشر بن عوانه واگویی می‌کند، نشانه‌های روشنی از تأخّر زبانی هست و ناقدان نمی‌بایست آن را سروده شاعری جاهلی می‌پنداشته‌اند، بنا بر قول همه آنان که سراینده چکامه را خود نابغه همدان می‌شمارند، توگویی، در واقع، خدافت و مهارت بدیع الزمان همدانی در تقلید از اسلوبهای شعری کهن، چندان بوده است که چکامه‌ای از وی که بر زبان شخصی به نام بشر بن عوانه عبیدی رانده شده، اَدیب سخن‌سنجی چون ابن اثیر را، با آن براعت و سرآمدی در صناعت، چنان بفریبد که بشر یادشده را شخصی واقعی و مَقدم بر مُتنبی (ف: ۳۵۴ ه. ق.) و بُختری (ف: ۲۸۴ ه. ق.) انگاشته باشد و مزیّت و زُجحانی هم که در کار و کلام «بشر بن عوانه» دیده، پنداری، مزیّت و زُجحانی است که خالق «بشر بن عوانه» و چکامه‌اش، یعنی شَخصِ شَخِصِ بدیع الزمانِ همدانی، حائز گردیده!<sup>۱۱۱</sup>

وانگهی، لغزش ضیاء الدین ابن اثیر، تنها در بازتشناختن زمان و زبان چکامه بشر بن عوانه و کیستی تاریخی مرد نیست، که در عدم توجّه به حقیقت هنر مقامه‌نویسی است و مقتضیات آن،<sup>۱۱۲</sup> و بی‌التفات بدین که مقامه‌نویس، نه «مُورّخ» است و نه «راوی».<sup>۱۱۳</sup>

چنین اشتباهی در باب عیسی بن هشام نیز تکرار شده است. «عیسی بن هشام»، راوی خیالی حکایت‌های بدیع الزمان است که ماجراها با تعبیر «حَدَّثنا» یا «حَدَّثنی» از قول او نقل می‌شود؛<sup>۱۱۴</sup> و گویا همین تعبیر جماعتی را در گمان انداخته و سبب گردیده است «عیسی بن هشام» را استاد بدیع الزمان بینگارند و از او به عنوان «عیسی بن هشام الأُخباری»

۱۱۰. أهل نظر توجّه دارند که:

این پطرس بُستانی: (پطرس بن سلیمان / ۱۳۱۶، ۱۳۸۹ ه. ق.)، غیر از پطرس بُستانی: (پطرس بن بولس / ۱۲۳۴، ۱۳۰۰ ه. ق.)، صاحب محیط المحيط، و غیر از پطرس بُستانی: (پطرس بن یوسف / ۱۲۹۳، ۱۳۵۱ ه. ق.)، صاحب جواهر الأدب، است.

سنج: الأعلام زکلی، ۲ / ۵۸ و ۵۹.

۱۱۱. نگر: اُدیاء العَرَب فی الأَعصر العَباسیَّة، ط. دار مارون عبّود، ص ۳۹۹ و ۴۰۰.

۱۱۲. نگر: بدیع الزمان الهمدانی، مارون عبّود، القاهرة: مؤسسه هندوای، ص ۴۲ و داینامة جهان اسلام، ۲ / ۵۵۸: (از ذرّات بدیع الزمان همدانی) به قلم استاد علی‌رضا ذکاتنی قرآنگلو) و داوّه المعارف بزرگ اسلامی، ۱۱ / ۵۹۵: (از ذرّات بدیع الزمان همدانی) به قلم آقای عنایت الله فاتحی نژاد) و داینامة زبان و ادب فارسی، ۱ / ۷۲۶ و ۷۲۷: (از ذرّات بدیع الزمان همدانی) به قلم آقای عنایت الله فاتحی نژاد).

۱۱۳. سنج: اُدیاء العَرَب فی الأَعصر العَباسیَّة، پطرس البستانی، ط. دار مارون عبّود، ص ۳۹۶.

۱۱۴. سنج: اُدیاء العَرَب فی الأَعصر العَباسیَّة، ط. دار مارون عبّود، ص ۳۹۵.

۱۱۵. اس‌تخدام این تعبیرها تا اندازه‌ای تقیضه‌سازانه نیز هست.

در آن دوران، غنّعت روایانه بر غالب دانشهای نقلی اسلامی چیرگی می‌ماند داشت و بدیع الزمان با کاربرد تقیضه‌سازانه آن مصلّحات، سرشوخ را هم با این تعبیر علمی رسمی باز کرده است. سعیدی در هنریناتش این تقیضه‌سازی را به اوج رسانیده و آشکارا از غنّعت روایانه در جنبانیدن رگ طنزای دو «مجلس» واعظانه هزلی که برداخته است، سود برده و با عباراتی چون «حَدَّثنا شیخنا الثَّنَساس أبوالمسوساس، قال: أَخْبَرنا أبوالمسوساس الكوفي، قال: أَخْبَرنا..... أَحْسَن الخَلقي وأرذل العباد، إبليس پرتلیس. لعنة الله عليه - قال:.....».

نگر: کلیات سعدی، ج زوار، صص ۹۸۹ و ۹۹۲.

است که بدیع الزمان سروده و بر زبان او نهاده است!؛ و به قولی، شعری است که بدیع الزمان اختیار کرده و به او نسبت داده.<sup>۱۱۵</sup> و<sup>۱۱۶</sup>

برخی گفته‌اند که ضیاء الدین نصرالله ابن اثیر نخستین کسی است که دُچار این اشتباه گردیده و وجود خارجی و تاریخی «بشر بن عوانه» را باور داشته و آن چکامه را سروده او پنداشته است.<sup>۱۱۷</sup> و شماری از پسینیان دُنباله پندار وی را گرفته‌اند.<sup>۱۱۸</sup> لیک گویا این باور و این نسبت، از ابن اثیر آغاز نشده است. در کتاب مُنتهی الطَلب من أشعار العَرَب که محمد بن مبارک بن محمد بن میمون بغدادی (۵۲۹ - ۵۹۷ ه. ق.) گردآورده، این چکامه، از قول «بشر بن عوانه العُدَری» آمده است.<sup>۱۱۹</sup> ابن السّجری (هبة الله بن علی بن محمد بن حمزة الحسینی العلوی / ۴۵۰، ۵۲۲ ه. ق.) در آمالی ی خویش، آیات این چکامه را با ذکر سند از قول بدیع الزمان همدانی آورده و مورد بحث قرار داده و شاعر آن را «بشر بن عوانه الأُسَدی» خوانده است.<sup>۱۲۰</sup> به هر روی، از آن روزگاران تا امروز، شماری از اهل ادب وجود خارجی و تاریخی «بشر بن عوانه» را باور کرده و چکامه پیشگفته را نیز از وی قلم داده‌اند.<sup>۱۲۱</sup> حتی در روزگار ما نیز در بعضی درسنامه‌ها، چکامه «بشر بن عوانه» را به مثابت نمونه‌ای از شعر عرب قدیم آورده‌اند!<sup>۱۲۲</sup>

شده است که نه چنین سراینده‌ای می‌شناخته‌اند و نه چنان سروده‌ای. سنج: اُدیاء العَرَب فی الأَعصر العَباسیَّة، ط. دار مارون عبّود، ص ۳۹۶ و ۳۹۷.

۱۰۲. برخی آن را سروده عمرو بن معدی کرب انگاشته‌اند که انگاره‌ای است ناصواب. نگر: مقامات اَبی الفضل بدیع الزمان الهمدانی، قلم لها و شرح غوامضها: الشَّيخ محمد عبده، بیروت: دار المشرق، ۲۰۰۲ م، ص ۲۵۳، هامش.

۱۰۳. این همان چکامه است که استاد «شهریار» تبریزی، رضوان الله تعالی علیه، نیز ترجمه‌ای منظوم از آن به زبان سُکرین پارسی پرداخته است؛ قَلِّله ذَه!

نگر: حافظ: (نشریه)، اسفند ۱۳۸۶ ه. ش، ش ۴۸، ص ۳۱-۳۴: (گفتار آقای دکتر اسماعیل تاجبخش زیر نام قصیده بشریه و ترجمه منظوم آن از استاد شهریار).

۱۰۴. نگر: اُدیاء العَرَب فی الأَعصر العَباسیَّة، پطرس البستانی، ط. دار مارون عبّود، صص ۳۹۶ و ۴۰۲.

۱۰۵. سنج: اُدیاء العَرَب فی الأَعصر العَباسیَّة، ط. دار مارون عبّود، ص ۳۹۵.

۱۰۶. نگر: مُنتهی الطَلب، ط. دار صادر، ۸ / ۲۵۶، ۲۵۹.

۱۰۷. نگر: آمالی ابن السّجری، تحقیق و دراسته: الذَّکُور محمود محمد الطَّنحاحی، ط: ۱، ۱۴۱۳ ه. ق، ۲ / ۴۷۹، ۴۸۶.

۱۰۸. نمونه را، در الذَّکُور السَّعُدیة فی الأشعار العُربیة که محمد بن عبد الرحمن بن عبدالمجید العبیدی در سده هشتم هجری گرد آورده: (ط. جبوری، صص ۱۶۴، ۱۶۶)، از قول بشر بن عوانه آمده است.

این چکامه پیش از آن نیز در کتاب الخمانیة البصریة که صدرالدین علی بن اَبی الفَرج بن الحسن البصری: (ف: ۶۵۶ ه. ق) فراهم آورده است: (تحقیق و شرح و دراسته: الذَّکُور عادل سلیمان جمال، القاهرة: مکتبة الخانجی، ۱۴۲۰ ه. ق، ۱ / ۲۲۴، ۲۲۷)، از قول بشر بن عوانه آمده و بشر یادشده سراینده‌ای جاهلی به شمار رفته است.

۱۰۹. نگر: شرح ده قصیده عربی همراه با ترجمه منظوم: (گلچین های ادبی از گلزارهای عربی)، دکتر سکینه رسمی. و دکتر عاتکه رسمی، ج: ۱، ۱۳۹۲ ه. ش، ص ۴۹، ۵۴ - که در آن سراینده چکامه را «بشر بن ابی عوانه، از راهزنان قبایل عرب» شناسانیده‌اند.

گمان می‌کنم خاستگاه «راهزن» خواندن بشر، آنست که بدیع الزمان همدانی در مقامات خود: (نگر: مقامات اَبی الفضل بدیع الزمان الهمدانی، قلم لها و شرح غوامضها: الشَّيخ محمد عبده، بیروت: دار المشرق، ۲۰۰۲ م، ص ۲۵۰) او را «صُغُلوک» خوانده است.

در باب کیستی «صُغُلوک» و چیستی «صُعلَکة» و سوبه‌های این پدیده اجتماعی در جامعه کهن عربی، نگر: شِعْر الصُّعاليک: مَنهَجُه و خصائِصُه، دکتر عبدالحلیم حفنی، الهیئة المصریة العالمة للکتاب، ۱۹۸۷ م، ص ۱۷، ۱۵.

در مقامه‌های عربی نیز عمده آنچه برجای می‌ماند و نمودی دارد، نه بازگوشی و طننازی و سبک‌رویی‌های مُصَوَّر در تضاعیف مقامات بدیع الزمان و خریری، که لفاظی و واژه‌بازیِ افراطی است که گاه کارش به جاهای بسیار ننگفتنی هم می‌رسد! نمونه‌اش زشف الزلال من السحر الخلال<sup>۱۲۳</sup> که گنجینه‌ای است از اصطلاحاتِ اهل علوم و فنون مختلف (مُقری و مُفسِّر و مُحَدِّث و فقیه و اصولی و نحوی و...) در گزارشِ ماوَقِعِ سَبِّ زَفاف و بیوگانی! در قالب بیست مقامه و یک مقدمه<sup>۱۲۴ و ۱۲۵</sup>

وقتی هم که قدری مُتَنَزَّه و مُتَطَهَّر می‌شویم، «ثَلَاثَةُ عَشْرَةَ» ای خواجه حافظ را در همین روند تَطَوُّرِ أَفْهَام و أَذْوَاق، به «الماء والخضراء والوجه الحسن» بَدَل می‌گردانیم!<sup>۱۲۶</sup>

بگذریم. در چنین روزگاران و در میان میراثبران پریشان این شوریدگی‌ها و بی‌سروسامانی‌ها که مانیم، هیچ غریب نیست اگر «سعدی»ی مقامه‌پرداز شیراز را، یکی، واقعه‌نویس بیندازد، و دیگری دُرُوعَزَنِ بِنِگارَد و آن دیگری، مُتَوَهَّمِ بَشَمَارَد و آن یکی دیگر، از سِنَخِ بَعْضِ رُفَقَائِی سابق در حالِ پنهانسازی پرونده‌های پیشین و جانماز آب‌کشیدن بیهوده نزد خلق!<sup>۱۲۷</sup>

وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِحَقَائِقِ الْأُمُورِ!

اصفهان، بهار ۱۳۹۴ هـ. ش.

یاد کنند! کسانی چون عبدالکریم سماعانی (ف ۵۶۲ هـ. ق.)<sup>۱۱۶</sup> و یاقوتِ حَمَوِی<sup>۱۱۷</sup> و صلاح‌الدین خلیل بن اَبِیکِ صَفَدِی<sup>۱۱۸</sup> و عزالدین علی ابن اَثیر<sup>۱۱۹ و ۱۲۰</sup>

پس، اولاً، باید پذیرفت که سوء تفاهم در برداشت از «مقامه» و حکایات مقاماتی، چیز نوپدید و غریبی نیست و خصوصاً وقتی شیخ سعدی، خود، قهرمانِ مقامه‌هایش می‌شود، زمینه سوء تفاهم فراهم‌تر است!

ثانیاً، در این ادوارِ سپسین، درهم‌آمیختن حقیقت و معجاز، یکی از شایع‌ترین شُؤنِ فکری و فرهنگی ما بوده است که جای دیگر و در گزارشِ سوزناکِ مَقَهَوْرِیَّتِ عَقْلَانِیَّتِ در این بُرههٔ زمانی و بُهرهٔ تاریخی، باید بشُخ از آن سخن گفت و اِلَى اللَّهِ الْمُسْتَكِی!

شاید بزرگترین گناه در این میانه، گناه بختِ سعدی و امثالِ سعدی باشد که بر سَرِیکی از شبیها و نشیبهای تاریخی در وجود آمده‌اند که از آن پس، دزاکه و ذائقهٔ فرهنگیِ خواص نیز بسیار دیگرگون می‌شود. تا چه رسد به عوام! و به دریافتن و چشیدن چیزهای دیگر و دیگرگون‌تر میل می‌کند و در این روند نُزُولِی، ذوق و سلیقه و فکر و فرهنگِ دیگری حاکم می‌گردد که آفرینشهای فکری و فرهنگی را به ترازوهای دیگری سنجد! تنها بنگرید به سرنوشتِ همین قَرَنِ مقامه‌نویسی که به گجا می‌انجامد.

در زبانِ فارسی اِتِّفَاقِی / تَصَادُفِی نیست که در میان تقلیدهای برجستهٔ گِلِستانِ خودِ سعدی، اگر بهارستانِ جامی را در نظر آوریم آمیزه‌ای است از چیزهای دیگر و البته از جهاتی بسیار تعجب‌آور!<sup>۱۲۱</sup> و اگر پریشان‌قانی را، برآستی گفته‌ای است پریشان که اِعَادَتِ ذِکْرَانِ ناکردن سزاوارتر!<sup>۱۲۲</sup>

۱۱۶. نگر: الألساب، ط. بارودی، ۵ / ۶۵۰.

۱۱۷. نگر: مُعْجَمِ الْأَدْبَاءِ، ط. إحصان عباس، ۱ / ۲۳۴.

۱۱۸. نگر: الوافی بالوفیات، ط. مَعَهَدِ الْعِلْمِ، ۶ / ۳۵۵ و ط. دار احیاء التراث العربی، ۶ / ۲۲۰.

۱۱۹. نگر: اللباب، ط. مکتبه المُنْتَهی، ۳ / ۳۹۲.

۱۲۰. دربارهٔ این سوء تفاهم شگرف، نیز نگر: دَاوَةُ الْمَعَارِفِ بُرُوكِ اِسْلَامِی، ۱۱ / ۵۹۴؛ (از درآیند «بدیع الزمان همدانی» به قلم آقای عنایت‌الله فاتحی نژاد) و: دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی، ۱ / ۷۴۶؛ (درآیند «بدیع الزمان همدانی» به قلم آقای عنایت‌الله فاتحی نژاد).

۱۲۱. شاید از همه چیز بهارستان عجیب‌تر، این باشد که جناب شیخ جامی، این کتاب را، در زمانِ خُردی «فرزند ارجمند»ش تألیف کرده، و در هنگامی که او به «اموختن مقدمات کلام عرب و اندوختن قواعد فنون ادب» مشغول واز «طفلان نوزسیده و کودکان رنج نادیده» بشمار بوده است: (سنج: بهارستان، ج حاکمی، ص ۲۵)، و گویا بدین مقصود که از برای امثال این نوآموزان مایهٔ تفریحِ خاطرِ باشد: (سنج: همان، همان ص)، آنگاه در این کتاب مُسْتَطَابِ مَطَالِبِی آورده است که طابع محترم آن، آقای دکتر اسماعیل حاکمی، خَفِظَهُ اللهُ، خواندنش را مُنْاسِبِی حالِ رسیدگانِ رَنجِ دیده هم ندیده و یگسره خذف و اِمْحَاءِ فرموده‌اند! (تا به قول ظریفی: اخلاقی کثیف بعضی خوانندگان از آنچه هست فایده‌تر نشود!).

اگر می‌خواهید صدقِ غرایضِ داعی را می‌حک بزنید، صفحه ۷۹ از چاپِ ایشان را با صفحات ۶۵ تا ۶۷ در چاپِ وین بسنجید و ببینید چگونه بیش از یک صفحه را بناگُزیرِ اسْفَاطِ کرده‌اند. ۱۲۲. اَسْتَادِ عَلَامَةُ اَجَلْ، جلال‌الدین هَمَانِی. طَبِيبُ اللَّهِ رَمْسَه، .. به مُنْاسَبَتِ يادکردی از کتاب «پریشان‌قانی»، فرموده است:

..... ظریفی گفته بود: آن پریشانان که سعدی در گِلِستانِ نَگُفْت و گُفْت: «دفتر از گفته‌های پریشان بشویم و من بعد پریشان گویم، قانی در این کتاب گفته است!»، (مقالاتِ ادبی، هَمَانِی، ۱ / ۳۵۲).

لِلَّهِ دَرْ قَائِلِهِ! طَبِيبُ اللَّهِ فَاه و جَعَلَ الْجَنَّةَ مَنَوا!

زننده یادِ عمرانِ صلاحی نیز در گفتارِ طَرَبِ اَنگیز: (ص ۴۳)، چون از تأثیرِ سعدی بر شاعران و نویسندگانِ بعدی سخن می‌دازد، می‌گوید:

«..... با آنکه خود، دفتر از گفته‌های پریشان سُسته، قانی، به تقلید از او، پریشان گفته!».

این دانش آموز، اَحْسَنُ اَحْوَالِهِ. سالها پیش که پریشان‌قانی را ندیده بود، مُتَخَيَّرِ بود که چرا این کتاب چاپ و منتشر و توزیع نمی‌شود... بعدها که بعضی چاپهای قدیم کتاب به دستش رسید، مُتَخَيَّرِ شد که چرا و چگونه این کتاب به چاپ رسیده است!

گویا اخیراً هم چاپی خروفی از این کتاب روانهٔ بازار شده است: (با «مَمَيزِی» یا بی «مَمَيزِی»!) که من خود آن را ندیده و تنها وصفش را خوانده‌ام. دربارهٔ این چاپ، نگر: میراث: (فصلنامهٔ نقد کتاب)، ص ۱، ش ۱ و ۲، ص ۴۳-۵۴؛ (گفتارِ آقای محسن باغبانی، زیر نام «مجموعهٔ عاشقان پریشان خوشتر»).

۱۲۳. زشف الزلال من السحر الخلال، جلال‌الدین السبوطی، بیروت: مؤسسهٔ الإیتشار العزبى.

۱۲۴. نگر: همان، صص ۱۰ و ۱۳ و ۱۵ و ۱۸.

۱۲۵. گویا، افزون بر رهنرمانی لغوی و ادبی، مقصود از نگارش این مجموعه «بی ادبی»، ترغیب به زواج مشروع و تنفیر از همجنش‌بازی و... هم بوده است.

۱۲۶. این تفسیر و تمییز و ذوقی! از برای «ثَلَاثَةُ عَشْرَةَ» ای حافظ، از قولِ بعضی اعلامِ عَصْرِ قَاجار. طاب تَرَاه. منقول است!

۱۲۷. شاید کسانی را، از آنچه بر این قلم رفت، چنین در خاطر آید که کامه نگارندهٔ این سطرها، تنزیه شیخ شیراز بوده است از اتهام فریفتگی یا فریبکاری یا هر دو.

تنزیه آبریا در جای خویش، کاری است سزاقند و شایستهٔ لیک خواست من این نبوده است. فراهم آورندهٔ این مُسَوِّدَه، در پی تبیین نکته‌ای بوده است در بابِ اَسْلُوبِ نگارشِ حکایاتِ گِلِستان و بوستان و نحوهٔ فهمِ این حکایات؛ ورنه، «از بد و نیک کس، کسی را چه!؟»؛ و: «كُلُّ شَاةٍ يَرْجِلُهَا سَنَطَا!».

## کتابنامه

۱. آثار البلاد و أخبار العباد، زکریا بن محمد بن محمود القزوينی، تحقیق: فردیند وشتینفلد (H. F. Wüstenfeld / ۱۲۲۳. ۱۳۱۷ هـ. ق. / ۱۸۰۸. ۱۸۹۹ م.)، گوتینگن، ۱۸۴۸ م.
۲. أبو الفتح الإسکندری: بطل مقام بدیع الزمان و شخصیت مجهولة، دکتر محمد عبدالمؤمن خفاجی، ط: ۱، القاهرة: مكتبة أنجلو المصریة، ۱۴۱۶ هـ. ق.
۳. أدباء العرب فی الأعصر العباسیة: حیاتهم. آثارهم. نقد آثارهم، بطرس البستانی (۱۳۱۶. ۱۳۸۹ هـ. ق.)، دار مارون عبود، ۱۹۷۹ م.
۴. اطلاعات حکمت و معرفت (ماهنامه)، س ۹، ش ۱۰۰، مرداد ۱۳۹۳ هـ. ش. ص ۴۲. گفتار جویا جهانبخش، زیر نام سعدی خوانی در آکسفورد.
۵. الأعلام (قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین)، خیرالذین الزرکلی (۱۳۱۰. ۱۳۹۶ هـ. ق.)، ج ۸، ط: ۱۵، بیروت: دارالعلم للملایین، ۲۰۰۲ م.
۶. الأنساب، أبوسعید عبدالکریم بن محمد بن منصور التمیمی السمعانی (ف ۵۶۲ هـ. ق.)، تقدیم و تعلیق: عبدالله عمر البارودی، ج ۵، ط: ۱، بیروت: دارالجنان، ۱۴۰۸ هـ. ق.
۷. التذکرة السعدیة فی الأشعار القریبة، محمد بن عبدالرحمن بن عبدالمجید العبدی، تحقیق: عبدالله الجبوری، التّجف الأشراف: مطابع نعمان، ۱۳۹۱ هـ. ق.
۸. الکنی و الألقاب، الشّیخ عبّاس الثّمی (۱۲۹۴. ۱۳۵۹ هـ. ق.)، تقدیم: محمد هادی الأمینی، ج ۳، ط: ۵، طهران: مكتبة الصدر، ۱۳۶۸ هـ. ش.
۹. اللباب فی تهذیب الأنساب، عزّالدین ابن الأثیر الجزری (أبو الحسن علی بن أبی الکرّم محمد بن محمد، صاحب کتاب معروف أشد الغایة / ف ۶۳۰ هـ. ق.)، ج ۳، بغداد: مكتبة المثنی، بی تا.
۱۰. المثل الشائری فی أدب الکاتب و الشّاعر، ضیاء الدین ابن الأثیر الجزری (أبو الفتح نصرالله بن أبی الکرّم محمد بن محمد / ف ۶۳۷ هـ. ق.)، و یلیه: کتاب الفلک الدائر علی المثل الشائری لابن أبی الحدید (۵۸۶. ۶۵۵ هـ. ق.)، قدّم له و حقّقه و علّق علیه: دکتور أحمد الحوفی و. دکتور بدوی طبانه، ج ۴، ط: ۲، القاهرة: دار نهضة مصر للطبع و النّشر.
۱۱. التّمجّم فی معاییر أشعار العجم، شمس الدین محمد بن قیس الزاری، به تصحیح: علامه محمد بن عبدالوهاب قزوینی، و تصحیح مُجدّد: أستاذ [محمدتقی] مُدرّس رضوی، و تصحیح مُجدّد: دکتور سیروس شمیس، ج ۱، تهران: نشر علم، ۱۳۸۸ هـ. ش.
۱۲. أمالی ابن الشّجری، ابن الشّجری (هبة الله بن علی بن محمد بن حمزة الحسنی العلوی / ۴۵۰. ۵۴۲ هـ. ق.)، تحقیق و دراسته: الدکتور محمود محمد الطناحی (۱۳۵۳. ۱۴۱۹ هـ. ق.)، ج ۳، ط: ۱، القاهرة: مكتبة الخانجی، ۱۴۱۳ هـ. ق.
۱۳. ایران نامه، ش ۱۲، تابستان ۱۳۶۴ هـ. ش. (ص ۷۰۵. ۷۳۲ / گفتار مقامه ای منظوم به زبان فارسی، نوشته دکتور جلال متینی).
۱۴. بدیع الزمان الهمذانی، مارون عبود (۱۳۰۳. ۱۳۸۲ هـ. ق.)، القاهرة: مؤسّسة هندواوی للتّعلیم و الثقافة، بی تا.
۱۵. بدیع الزمان همذانی و مقامات نویسی، علیرضا ذکاوتی قراگزلو، ج ۱، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴ هـ. ش.
۱۶. بوستان سعدی (سعدی نامه)، تصحیح و توضیح: دکتور غلامحسین یوشفی، ج ۱۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۲ هـ. ش.
۱۷. بهارستان، عبدالرحمن جامی (۸۱۷. ۸۹۸ هـ. ق.)، به تصحیح: دکتور اسماعیل حاکمی، ج ۷، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۹۱ هـ. ش.
۱۸. بهارستان، عبدالرحمن جامی (۸۱۷. ۸۹۸ هـ. ق.)، وین، ۱۸۴۶ م.
۱۹. تاریخ ادبیات در ایران، دبیح الله صفا، ج ۳. بخش ۱، ج ۷، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۶۹ هـ. ش.
۲۰. تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته (۱۸۴۴. ۱۹۱۷ م.)، ترجمه با حواشی: دکتور رضازاده شفق، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶ هـ. ش.
۲۱. تحقیق درباره سعدی، هانری ماسه (۱۸۸۶. ۱۹۶۹ م.)، ترجمه دکتور محمدحسن مهدوی آردبیلی و. دکتور غلامحسین یوشفی، ج ۲، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۹ هـ. ش.
۲۲. جدال مدعیان با سعدی، حسن إمداد، ج ۱، شیراز: انتشارات نوید شیراز، ۱۳۷۷ هـ. ش.
۲۳. چهارمقاله، أحمد بن عمر بن علی نظامی عروزی سمرقندی (ف ۵۶۰ هـ. ق.)، به کوشش دکتور محمد معین (۱۲۹۳. ۱۳۵۰ هـ. ش.)، ج ۲ (با تعلیقات مبسوط)، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۱ هـ. ش.
۲۴. حافظ (نشریه)، اسفند ۱۳۸۶ هـ. ش، ش ۴۸ (ص ۳۱. ۳۴ / گفتار آقای دکتور اسماعیل تاجبخش، زیر نام قصیده بشریه و ترجمه منظوم آن از استاد شهریار).
۲۵. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۱۱، ج ۱، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۱ هـ. ش. (درآیند «بدیع الزمان همذانی» به قلم آقای عنایت الله فاتحی نژاد)
۲۶. دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، ۱۳۸۰ هـ. ش، ج ۲ (با تجدید نظر)، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی، ۱۳۷۵ هـ. ش. (درآیند «بدیع الزمان همذانی» به قلم استاد علیرضا ذکاوتی قراگزلو)
۲۷. دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، ج ۱، ج ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۴ هـ. ش. (درآیند «بدیع الزمان همذانی» به قلم آقای عنایت الله فاتحی نژاد) و ج ۳، ج ۱، همان جا، همان نا، ۱۳۸۸ هـ. ش. (درآیند «سعدی» به قلم بانو شیرین بیانی و آقایان ضیاء موحد و حسین معصومی همذانی و [سید] جواد طباطبائی و کامران فانی).
۲۸. دایرة المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مُصاحب (۱۲۸۹. ۱۳۵۸ هـ. ش.) و ج ۱ و ج ۲ (بخش اول)، ج ۲، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی (وابسته به مؤسّسه انتشارات امیرکبیر)، ۱۳۸۰ هـ. ش. و ج ۲ (بخش دوم)، ج ۱، همان جا: همان نا، ۱۳۷۴ هـ. ش.
۲۹. زشف الزلال من الشّحر الحلال، جلال الدین السیوطی، بیروت: مؤسّسة الانتشار العربی.
۳۰. سبک شناسی، محمدتقی بهار (ملک الشعرا)، ج ۳، ج ۱۲، تهران: مؤسّسة انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۱ هـ. ش.
۳۱. سعدی: خاک شیراز و بوی عشق، شیرین بیانی (اسلامی ندوشن)، ج ۱، تهران: یزدا، ۱۳۸۹ هـ. ش.
۳۲. سعدی: شاعر عشق و زندگی، دکتور محمدعلی همایون کاتوزیان، ج ۱، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۵ هـ. ش.
۳۳. سعدی شناسی، به کوشش کوروش کمالی سروسستانی، دفتر شانزدهم، شیراز: مرکز سعدی شناسی، اول اردیبهشت ماه ۱۳۹۲ هـ. ش. (ص ۱۱۱. ۱۲۲ / گفتار آقای دکتور محمدرضا شفیعی کدکنی، زیر نام سعدی در سلاسل جوانمردان).
۳۴. سعدی نامه (مجله تعلیم و تربیت، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، بهمن و اسفند)، ۱۳۱۶ هـ. ش.<sup>۱۲۹</sup>

۱۲۸. عمده چاپ نخست این بخش دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر «سیدمصطفی میرسلیم» بوده است. ۱۲۹. این شماره مجله مذکور، علی رغم اشتهار و اعتباری که دارد، سخت نایاب است و من بنده سپاهانی، گروگان مهربانی صدیق دانشوزم، استاد خبجة الإسلام و المسلمین شیخ محمد ترکب شیرازی ام، که تصویری از آن فراهم کرد و برای استفاده این ذکاگو به اصفهان روانه فرمود. لابد شیخ سعدی هم گروگان چنین مهربانی ها بوده است که می فرموده:

چوپاکان شیراز خاکی نهاد  
ندیدم؛ که زحمت برین خاک باد!  
تولای مردان این پاک بوم  
برانگیختم خاطر از شام و روم

۳۵. شرح ده قصیده عربی همراه با ترجمه منظوم (گلچین های ادبی از گلزارهای عربی)، دکتر سبکینه رسمی. و. دکتر عاتکه رسمی، ج: ۱، تبریز: انتشارات یانار. و. انتشارات آیدین، ۱۳۹۲ ه. ش.
۳۶. شرح و ترجمه مقامات بدیع الزمان همدانی (همراه با تحلیل صرفی و بلاغی و تعلیقات و...)، دکتر کریمعلی قدمیاری، ج: ۱، ارومیه: انتشارات دانشگاه ارومیه، ۱۳۸۹ ه. ش.
۳۷. شعور الصعاليك: منهجه و خصايضه، دكتور عبدالحليم حفنى، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۸۷ م.
۳۸. شعور العجم (با: تاريخ شعرا و أدبيات ايران)، علامه شبلي نعماني هندی (۱۲۷۴، ۱۳۳۲ ه. ق.)، ترجمه سيدمحمدتقی فخرداعي گيلاني، ج ۵ (در ۲ مجلد)، ج: ۲، تهران: دنياب كتاب، ۱۳۶۳ ه. ش.
۳۹. طبقات الشافعية الكبرى، تاج الدين أبو نصر عبد الوهاب بن علي بن عبد الكافي السبكي (۷۲۷ - ۷۷۱ ه. ق.)، تحقيق: عبد الفتاح محمد الحلو (۱۳۵۶ - ۱۴۱۴ ه. ق.)، و. محمود محمد الطناحي (۱۳۵۳، ۱۴۱۹ ه. ق.)، ج: ۱، دار احياء الكتب العربية.
۴۰. غزلهای سعدي، تصحيح و توضيح: ۱۳۱ دکتر غلامحسین یوسفی، به اهتمام: دکتر پرویز آتابکی و دستياري: بانو رفعت صفی نیا، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۵ ه. ش.
۴۱. في نثر در ادب پارسی (تاریخ نظور و مختصات و نقد نثر پارسی از آغاز تا پایان قرن هفتم)، دکتر حسین خطیبی، ج: ۴، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۹۰ ه. ش.
۴۲. كتاب الخماصة البصرية، صدرالدين علي بن أبي الفرج بن الحسن البصري (ف ۶۵۶ ه. ق.)، تحقيق و شرح و دراسة: الدكتور عادل سليمان جمال، ج: ۴، ط: ۱، القاهرة: مكتبة الخانجي، ۱۴۲۰ ه. ق.
۴۳. كتاب الوافي بالوفيات، صلاح الدين خليل بن أيبك الصفدي (۶۹۶ یا ۶۹۷ - ۷۶۴ ه. ق.)، باعتماد هلموت ريترو ۳۰۰۰۰ ج، بيروت: المعهد الألماني للأبحاث الشرقية، ۱۹۶۲، ۲۰۰۴ م.
۴۴. كتاب الوافي بالوفيات، صلاح الدين خليل بن أيبك الصفدي (۶۹۶ یا ۶۹۷ - ۷۶۴ ه. ق.)، تحقيق و اعتماد: أحمد الأرناؤوط. و. تركي مصطفى، ج: ۲۹، ط: ۱، بيروت: دار احياء التراث العربي، ۱۴۲۰ ه. ق.
۴۵. ... که از باد و باران ... (نوشته هایی درباره فرهنگ و ادب ایران)، به کوشش: دکتر محمود امامی نائینی، ج: ۱، تهران: انتشارات حافظ، ۱۳۶۸ ه. ش. (ص ۹۵ - ۱۳۳ / گفتار زنده یاد دکتر احمدعلی رجائی بخارانی، زیر نام شاهنامه برای دریافت صله سروده نشده است).
۴۶. کليات سعدي، به اهتمام محمدعلي فروغی (۱۲۵۴، ۱۳۲۱ ه. ش.)، [با همکاري: حبيب يغمائي]، [با چاپ زیر نظر بهاءالدين خرّمشاهی]، ج: ۱۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه. ش.
۴۷. کليات سعدي (شامل...) و هزلتات، به اهتمام محمدعلي فروغی [؟]، [؟]، ج: ۳، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۵ ه. ش.

۴۸. گفتار طرب انگیز (طنز سعدي در گلستان و بوستان)، عمران صلاحی، تصویرگر: غلامعلی لطیفی، ج: ۱، تهران: انتشارات گل آقا، ۱۳۸۵ ه. ش.
۴۹. گلستان سعدي، تصحيح و توضيح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۰، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۱ ه. ش.
۵۰. کواچ صاحبقرانی المشتهر [!] ب: شرح الفقيه، علامه آخوند ملاً محمدتقی مجلسی (مجلسی اول / ف: ۱۰۷۰ ه. ق.)، ج: ۸، ج: ۱، قم: انتشارات دارالتفسیر (اسماعیلیان)، ۱۳۷۷ ه. ش. / ۱۴۱۹ ه. ق.
۵۱. مثنوی و سعدي و مأخذ مضامين سعدي در أدبيات عربي، دکتر حسین علی محفوظ (۱۳۴۴ - ۱۴۲۰ ه. ق.)، ج: ۲، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۷۷ ه. ش.
۵۲. متني كامل ديوان شيخ اجل سعدي شیرازی، به کوشش مظاهر مصفا، بازخوانی و ویرایش: اکرم سلطانی، ج: ۱، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۳ ه. ش.
۵۳. معجم الأدباء (إرشاد الأريب إلى معرفة الأديب)، ياقوت الحموي الرومي (۵۷۵ - ۶۲۶ ه. ق.)، تحقيق: الدكتور إحسان عباس، ج: ۶، بيروت: دار الغرب الإسلامي، ۱۹۹۳ م.
۵۴. مقالات ادبی، جلال الدین همایی، (گردآورنده: عبدالله نصری)، ج: ۱، ج: ۱، تهران: مؤسسه نشر هما، ۱۳۶۹ ه. ش.
۵۵. مقالات علامه قزوینی، گردآورنده: ع. [= عبدالکریم] جریزه دار، ج: ۳، ج: ۱، تهران: شرکت انتشارات اساطیر، ۱۳۶۳ ه. ش.
۵۶. مقامات أبي الفضل بدیع الزمان الهمداني، قدّم لها و شرح غوامضها: العلامة الشيخ محمد عبده (۱۲۶۶ - ۱۳۲۳ ه. ق.)، ط: ۱، بیروت: دار المشرق، ۲۰۰۲ م.
۵۷. مقامات بدیع الزمان همدانی، أبو الفضل أحمد بن حسین همدانی (۳۵۸ - ۳۹۸ ه. ق.)، ترجمه دکتر سید حمید طیبیان، ج: ۱، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۷ ه. ش.
۵۸. مقامات حمیدی، حمیدالدین ابوبکر [محمد بن] عمر بن [علی] محمودی بلخی (ف: ۵۵۹ ه. ق.)، به تصحیح رضا انزابی نژاد، ج: ۳، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۹ ه. ش.
۵۹. مقامه نویسی در ادبیات فارسی، دکتر فارس ابراهیمی خیری، ج: ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ه. ش.
۶۰. مگر این پنج روزه... (سعدي آخر الزمان / بازخوانی انتقادی مقدمه گلستان)، ناصر پورپیرای، ج: ۱، تهران: نشر کارنگ، ۱۳۷۶ ه. ش.
۶۱. مثنوی الطلب من أشعار العرب، جمع: محمد بن المبارک بن محمد [بن محمد] بن میمون [البغدادي] (۵۲۹، ۵۹۷ ه. ق.)، تحقيق و شرح: الدكتور محمد نبيل طريفي، ج: ۹، ط: ۱، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۹ م.
۶۲. میراث (فصلنامه نقد کتاب)، س: ۱، ش: ۱ و ۲، بهار و تابستان ۱۳۹۳ ه. ش. (ص ۴۳ - ۵۴ / گفتار آقای محسن باغبانی، زیر نام «مجموعه عاشقان پریشان خوستر»).
۶۳. نقد حال، مجتبی میثوی (ف: ۱۳۵۵ ه. ش.)، ج: ۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۱ ه. ش.
۶۴. نگاه نو (فصلنامه اجتماعی، فرهنگی، هنری، ادبی)، س: ۲۳، ش: ۱۰۱، بهار ۱۳۹۳ ه. ش. (صص ۱۰۱-۱۰۸ / گفتار آقای دکتر محمد دهقانی، زیر نام «سفرهای دن کیشوت وار سعدي»).
۶۵. یادداشتهای استاد مظهری، ج: ۱، ج: ۳، تهران: انتشارات صدا، ۱۳۸۵ ه. ش.
۶۶. بیتمة الدهر في محاسن أهل العصر، أبو منصور عبد الملک النعالي التيسابوري (ف: ۴۲۹ ه. ق.)، شرح و تحقيق: الدكتور مفيد محمد قمیحة، ج: ۵، ط: ۱، بیروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۰۳ ه. ق.
۶۷. یغما (مجله)، آذرماه ۱۳۵۱ ه. ش، ش: ۲۹۱ (ص: ۵۳۶ - ۵۳۷ / گفتار استاد مجتبی میثوی زیر نام «به دانشجویان پندپذیر»): و: تیرماه ۱۳۵۴ ه. ش، ش: ۳۲۲ (ص: ۲۰۹ - ۲۱۱ / گفتار استاد مجتبی میثوی).